

# پهل ساعت محاکمه

اثر خامه فاضل دانشمند جناب آقای

عبدالستوفی

در ۱۳۰۷ در شیراز که خود نویسنده محترم

رئیس محکمه بوده‌اند

ناشر

کتابفروشی محمدعلی عالمی

خرداد ۱۳۲۴

بهمن ۲۰ ریال

چاپخانه علمی

چاپخانه علمی

# پهل ساعت محاکمه

اثر خامه فاضل دانشمند جناب آقای

عبدالله شرفی

در ۱۳۰۷ در شیراز که خود نویسنده محترم

رئیس محکمه بوده‌اند

ناشر

کتابفروشی محمدعلی عالمی

خرداد ۱۳۲۴

بها ۲۰ ریال

چاپخانه علمی

چاپخانه علمی





نویسنده در باغچه منزل در شیراز

## مقدمه

در سال ۱۳۰۷ که بسمت ریاست امتیاف فارس و خوزستان  
در شیراز بودم محاکمه جنائی عجیبی پیش آمد  
در آنوقت محاکمه پکسره و عصرها بیکار بودم بعد از ختم محاکمه  
چند روزی وقت فارغ عصر را بدون اینکه پیرونده مراجعه کنم صرف نوشتن  
جریان این محاکمه کرده و شرح آنرا از قول محکوم بقلم آوردم تا طرز  
قصه داشته و بتوان نکات اخلاقی و قضائی را در آن بکار برد و تا آنجا  
که ممکن بود سعی کردم ساده بنویسم که هم بفهم عموم نزدیک تر و  
هم از قول محکوم خیلی قلمبه بافی نشده باشد  
بعضی دوستان نسخه آنرا خواستند برای آنها فرستادم بعد از  
چندی دیدم در دو روز نامه یکی در تبریز و دیگری در تهران  
بطور پاورقی منتشر شده است بنا بر این انتشار سوم آنرا در آنروزها  
زاید دیده از آن صرف نظر کردم

این روزها در ضمن کاغذ کهنه ها نسخه اصل که رنگ کاغذ  
آن از مرور زمان زرد شده بود بنظرم رسید یکبار دیگر آنرا خوانده  
دیدم بعد از شانزده سال که از انتشار آن بطور پاورقی گذشته است حالا  
اگر همه آن یکجا منتشر شود چندان بی نفع نیست بویژه که آزادی  
محاکمه دوره را بخاطر ها آورده و معلوم میدارد که در آن زمان

دادگستری جوان این کشور تا چه حد و پایه بمر قانون رفتار میکرده  
و تفاوت آن باسنوات بعد و احکام حسب الامری پاره ای از محاکم تا  
چه درجه بوده است

نسبت بر رئیس و قضات و مدعی العموم ها و و کلا جمله هائی ذکر  
شده است که شاید قدری زننده و مدح و ذم بیجا بنظر بیاید این جمله  
ها هدف معینی ندارد و مقصود بیان طرز فکر محکوم و از قول محکوم  
و بنابر این درخور عفو است.

عبدالله مستوفی



بِسْمِ اللّٰهِ تَعَالٰی شانه

## چهل ساعت محاکمه

من هیچ محاکمه جنائی ندیده بودم و از تشریفات آن خبری نداشتم صبح چهار ساعت بظهر مانده وقتی با کفیلیم در عمارت عدلیه حاضر شدیم و کیام منتظر من بود همینکه چشمش بمن افتاد آرامی مرا بگوشه ای برده سفارشهای سابق خود را راجع بطرز رفتار و بالاخصتصاص جوابهائی که باید بسئوالات محکمه بدهم تکرار و نکات مهمه کار را درست خاطر نشان من نمود.

در این ضمن صدای زنك ممتدی بلند شد این صدا خبر از افتتاح جلسه محاکمه میداد که بر اثر آن من ووکیل و کفیل و پسر زنم از پله های عمارت بالا رفته وارد ایوان و از ایوان وارد طالار جلسه شدیم.

طالار مربع مستطیل است در منتهای آن وصل بدیوار عرضی پنج نفر قضات دیوان جنائی عمومی ابالتی بر کرسیهای خود قرار گرفته بودند جایگاه رئیس محکمه در وسط و بقدر يك چار کی متر فاع تراز صندلی های چهار نفر قاضی بود که دو طرف او نشسته بودند و این صندلیها طوری بفاصله چیده شده بود که تقریبا تمام عرض طالار را گرفته و بنابر این طالار خیلی عریض نبود

سمت راست صف قضات بفاصله يك ذرع از این صف و بفاصله يك آدم رواز دیوار طولی اطاق صندلی دیگری بود که آقای مدعی العموم

## چهل ساعت محاکمه

استیناف که در آن واحد مدعی العموم دیوان جنائی هم هست بر آن جلوس کرده و روبروی ایشان یعنی سمت چپ صف قضات بهمان دو فاصله منشی دیوان جنائی بر صندلی خود نشسته بود

جلوی تمام این هیئت قضائی میزی متصل بهم بشکل نیم مربع ساخته شده که قضات پشت ضلع کامل و مدعی العموم و منشی هر يك پشت یکی از دو نیم ضلع ناقص آن نشسته و در جلوی رئیس این میزرا هم مثل جایگاهش قدری بلندتر ساخته و جلوی مدعی العموم هم مثل جعبه آئینه زرگر ها نقش بلند تر از جلوش بود

روبروی قضات سه چهار ذرعی خالی و بعد جای اصحاب دعوی است که مواجه با قضات باید بنشینند من و وکیل سمت چپ محاذی منشی و وکیل مدعی خصوصی سمت راست و محاذی مدعی العموم جا گرفتیم و پشت سر ما نیمکتهای مخصوص تماشاچیهاست که هنوز محاکمه شروع نشده آمده نشسته اند کفیل و پسر زنم هم که همراه من آمده بودند در جزء تماشاچیها جائی پیدا کرده نشستند.

تقریبا در وسط اطاق بین ما و وکیل مدعی خصوصی بخاری آهنی سفید بزرگی میسوخت که دود کش آنرا بوسیله لوله وزانوئی با ارتفاع دو زرع و نیم از سطح اطاق از بالای پنجره وسطی که بایوان باز میشد بیرون کرده اند.

پشت سر ما و تماشاچی هادم پنجره وسطی دو نفر فراشخولوت محکمه ایستاده گوئی سرا پا چشم و متوجه رئیس محکمه هستند که اوامر او را اجرا کنند نظم طالار جلسه هم با ایندو نفر است که در مواردادی خودشان و در موارد فوق العاده بامر رئیس نظم اطاق را حفظ

مینمایند •

اطاق عاری از فرش و پرده و درو دیوار آن تزئینی ندارد فقط بالای سر رئیس محکمه تمثال نیمرخ و نیم تنه اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی در قاب چوبی مزینتی بدیوار نصب است

تماشاچیها باهم نجوی میکردند بعضی از قضات مشغول تمام کردن نه سیکارهای خود بودند رئیس محکمه لباس سیاه بلند چین چین آستین کشادی که شغل کوتاهی تا مرفق بر چین های آن افزوده بود در برو کلاه پهلوی سیاهی بر سر و کتابی در دست داشته غرق مطالعه بود مدعی العموم با لباس مشکی کوتاه یقه عربی که سردستهای آن چند ردیف یراق داشت عینک خود را پاک کرده بچشم محکم میکرد و قلم و دوات و دسته های یادداشت را تند تند پس و پیش کرده بسلیقه خود بدسترس خویش میگذاشت منشی محکمه دوسیه قطوری در جلو داشته گرم نوشتن چگونگی جلسه محاکمه و مقدمات صورت مجلس بود •

اگر چه رئیس مشغول مطالعه ولی از زیر چشم متوجه مجلس هم بود زیرا همینکه منشی از کار خود فراغت حاصل کرد آقای رئیس سر خود را از روی کتاب بلند کرده کتاب را همانطور بازمنتها برای اینکه نشانه برهم نخورد وارونه روی میز گذاشته با نوک انگشت سبابه دست راست خود صدای کوتاهی از زنگ که روی میز بود در آورده متعاقب آن با صدای لنگرداری گفت « جلسه رسمی است » و بمجرد ادای این جمله نه سیکارها از دستها افتاده تندتند زیر پاها له شدو سکوت تام و تمام مجلس را فرا گرفت





عکس نویسنده با لباس قضائی

قبل از امروز گذشته از معابر و خیابانها یکمرتبه برای چند دقیقه رئیس محکمه را ملاقات کرده بودم و این در یکماه ونیم قبل و همانروز ها بود که بوسیله امنیه قصبه خودمان برای ترتیبات مقدماتی این محاکمه احضار و تازه وارد این شهر شده بودم همین و کیلم مرا در اطاق مشاوره بحضور رئیس برد من از موقع محاکمه خود استفسار و ضمناً همین و کیل را بوکالت خود معرفی کردم در آنروز آقای رئیس عدلیه خیلی باملا بمت بمن جو اب داده با خوشروئی مرا پذیرائی کرد و آنچه راجع به بی تقصیری خود در این قضیه اظهار داشتم با علاقه مخصوص شنید و همچو وانمود میکرد که همه را باور کرده است مخصوصاً وقتی که بعد از این اظهارات من گفت « انشاءالله همینطور است که میگوئید مبرا هستید و تبرئه هم حاصل خواهید کرد » من ایندفعه هم به نجات خود امیدوار شدم ولی امروز این لباس سیاهیکه پوشیده و این قیافه عبوسی که بخود گرفته است بنظرم خیلی خوش اقور نمیآید و با اینکه « جلسه رسمی است » سه کلمه عادی بیش نبوده و شامل هیچگونه اخافه و اندازی نیست و منمهم مرد کم جراتی نیستم و بارلالت و فرمانفرمایان و اشخاص درجه اول ایالت خیلی قاشق پسائی کرده ام نمیدانم چه اثری در اینجمله بود که سرایای مرا مرتعش کرد بطوریکه بزحمت بخودم قوت قلب داده خویش را برای جواب سئوالات آقای رئیس که میدانستم بلا فاصله شروع میشود آماده نمودم

رئیس محکمه از اسم و اسم پدر و نام خانواده و سن و مسکن و مولد من با تانی سئوال میکرد و من یکی یکی جواب گفته و منشی محکمه مینوشت مدعی العموم مثل اینکه هیچ دوسیه را مطالعه نکرده و از

## چهل ساعت محاکمه

قضیه بالمره بیخبر است و تازه میخواهد خود را برای بیان ادعا حاضر کند تند تند جوابهای مرا یادداشت میکرد و گاهی هم که بعضی از مطالب را فراموش مینمود از قاضی که نزدیکش بود آهسته میپرسید و قاضی هم از كمك کردن بحافظه آقای مدعی العموم مضایقه نمیکرد .

بعد رئیس و کیل مرا مخاطب داشته با ادب مخصوص او را ملزم کرد که در این محاکمه بر خلاف قوانین و وجدان چیزی نگویید و در مکالمات خود جانب ادب و ملایمت را مراعات نماید و کیل هم که خیلی از این التزامها سپرده و معمولاً کمتر رعایت میکنند در پایان اخطار رئیس « اطاعت میکنم » ی پر تاب کرد

سپس رئیس محکمه ایندفعه مرا با اسم مخاطب داشته توصیه کرد که درست حواس خود را جمع کرده متوجه جریان محاکمه و مذاکراتی که از این ببعد در جلسه میشود باشم تا هر جا موردی برای استفاده خودمی یابم بتوسط و کیل یا در موقعیکه نوبت سخن بمن میرسد خودم بمحکمه اظهار نمایم بسقلمه ای که و کیل آهسته به پهلویم نواخت منهنم جمله معمولی « اطاعت میکنم » را ادا کردم .

بعد از بعمل آمدن این تشریفات رئیس محکمه منشی را با اسم و رسم مخاطب داشته گفت: « مقدمات دوسیه را قرائت کنید از خالی نبودن جایگاه مدعی خصوصی همچو معلوم میشود که قضیه مدعی خصوصی هم دارد پس از عریضه مدعی خصوصی شروع نمائید و بعد قرار مستنطق و سپس ادعا نامه مدعی العموم بدایت را بخوانید » منشی همینکه از نوشتن ایندستور هم در صورت جلسه فارغ و مشغول قرائت عریضه

مدعی خصوصی شد.

محتویات عریضه مدعی خصوصی برای من نازگی نداشت و می دانستم که اگر مجازاتی بالاتر از اعدام هم ممکن بود برای من از محکمه در خواست میکرد مخصوصا که و کیلش هم همشهری و از دسته ضد من است در ایامیکه کلانتر قصبه بود با این آقا و کس و کارش خیلی گل کشتی داشته ایم این و کالت را آقا برای نمودن شرف دست و تحصیل شهرت در ولایت و شاید مجاناً قبول کرده سهل است مصارف احضار شهود را هم خود متحمل شده باشد زیرا من برادرزاده خودم را میشناسم آه ندارد با ناله سودا کند تا چه رسد باین خرجها

بعد از عریضه مدعی خصوصی منشی بقرار مستنطق و ادعا نامه مدعی العموم بدایت پرداخته شمرده و سریع بدون لکننت آنها را قرائت کرد تاریخ این ادعا نامه هفت سال قبل است که تشبیهات من نتیجه آنرا تا امروز بتاخیر انداخته است اگر چه خیلی موجه نوشته نشده ولی اجمالا دلایل جرم را حاکی و کاملاً سیاه کاریهای ده سال قبل را بنظرم آورد

پس از آنکه منشی از قرائت ادعا نامه هم فراغت حاصل کرد رئیس محکمه مرا مخاطب داشته گفت: «مدعی العموم بدایت بر شما بقتل عمدی برادر زاده خودتان . . . . اقامه دعوی میکنند و ادله ای که برای این دعوی ذکر کرده است چنانکه شنیدید . . . . است» و دلایلهائیکه مدعی العموم اجمالا و بطور خلاصه در ادعا نامه ذکر کرده بود یکی یکی تشریح و ربط آنها را بایکدیگر توضیح نموده و در پایان بیانات خود با استفهامی ممتد و صدائی لنگر دار این جمله را هم

افزود « آیا بجرم خود بطوریکه مدعی العموم بدایت بر شما اقامه دعوی کرده و ادله او را برای شما تشریح کردم اعتراف دارید؟ »  
توجهیکه قضات بخصوص رئیس محکمه بعد از این سؤال بمن پیدا کردند بقدری مرا در عذاب انداخت که از عهده شرح آن بر نمیآیم قضات چنان نظر خود را بمن دوخته بودند که گوئی اعماق قلب مرا و ارسی مینمایند چنین بنظر آمد که چشمهای آنها قوامی پیدا کرده است که میتوانند اسرار مراد سوبدای دلم با وجود حائل بودن قفسه سینه و گوشت و پوست و لباس از پنج ذرع فاصله بخوانند باینکه بخاری بد میسوخت و هوای اطاق سرد بود از این سؤال عرق سراپایم را فرا گرفت و مثل برق بخاطرم گذشت که حالا که این آقایان حقایق را دارند میفهمند خوب است شجاعانه اعتراف کنم و خود را پیشیمان جلوه داده و از اینراه خود را مورد ترحم قضات قرار دهم ولی فوراً سفارشهای مسکرر و کیلم را بخاطر آورده بخود جرات دادم و هرطور بود جمله « خیر !! تهمت است » را بچابکی ادا کردم در صورتیکه مجبور بودم عرق سردی که از پیشانی آتشینم میربخت با دستمال تمند تمند پاک کنم .

بعد از این انکار قرص و قائم من يك حالت یاس آمیخته بختگی در چهره قضات نمودار شد مخصوصاً رئیس محکمه که چون آنچه شاهکار داشته بکارزده و نتوانسته بود مرا با قرار بیاورد بیشتر از سایرین مایوس و خسته بنظر میرسید . هیچ چهره مایوس گریه ای که باموش مواجه شده و از قضا موش بواسطه نزدیکی لانه خود بدرون سوراخ پناه برده باشد تماشا کرده اید ؟

### قیافه آقای رئیس بنظر من عیناً همان قیافه آمد

اما من بدون هیچ مناسبت بقدری از این شجاعت خود و بوری قضات مغرور شده ام و بخویش میدالم و این انکار ساده که وظیفه هر متهم و حتی بچه های چهار پنج ساله هم ایندفاع طبیعی بشری را بلد هستند در نظرم بزرگ جلوه کرده است که محاکمه خود را برده تصور میکنم و کار را خاتمه یافته میدانم ولی افسوس که این غفلت و غرور یا دلخوشی و سرور بیش از عمر حبابی نبود و بلافاصله خیالم به بیانات و تشریحاتی که رئیس محکمه از چگونگی وقوع جرم و ادله آن کرد متوجه گردیدم و بفکر فرو رفتم

ولی رئیس محکمه مجال نداد و بلافاصله محاجه را بامن شروع کرد یعنی ادله ای که در ادعا نامه مدعی العموم بآن اشاره شده بود بطور احتجاج بیان کرده و از من جواب میخواست و بهر جوابی که میدادم يك دليل ديگر را ذکر و ضدیت عقلی جواب مرا با آن دليل ظاهر مینمود و من همه را بانکار پیرداخته و بهر يك از احتجاجات او جوابی اعم از موثر یا غیر موثر داده عذر هائیکه بتلقین و کیل فکر کرده بودم خواه موجه خواه غیر موجه اظهار نمودم

این مکالمه یا محاجه ده دقیقه طول کشید رئیس در رد جوابهایی که من میدادم استدلالهای منطقی و محکمی میکرد که مرا تقریباً در مانده کرده بود اگر چه در احتجاجهای خود همیشه بطور فرض و تصور بیان مطلب میکرد و هیچ بیانی که متضمن اظهار عقیده نسبت بمن باشد نمینمود مع هذا برای اینکه بیطرفی قضائی را کاملاً محفوظ داشته باشد در آخر بیانات خود این جمله را هم افزود « من اینها را بشما

میکویم و از شما جواب میخواهم که شما از خود دفاع کرده حقیقت روشن شود<sup>۱</sup>

باری در این محاجه قضائی هم از من اقراری بروز نکرد و به عقیده خودم حرف بیربطی گویا نزد من که اعترافی از من بگیرند و بالاخره رئیس محکمه امر بخواندن تمام جزئیات دوسیه داد و رسیدگی بامراز راه قرائت دوسیه (۱) و استماع شهود شروع شد

وقتیکه رئیس محکمه ادعایانامه مدعی العموم را برای من تشریح میکرد و مخصوصا در موقعیکه با من محاجه مینمود من پیش خودم فکر میکردم که ادعایانامه مدعی العموم این تشریحات جزئیه را ندارد و این رئیس عدلیه راهم میگوبند بیش از شش هفت ماه نیست که باین ایالت آمده است پس از کجا جزئیات مطلب را باین خوبی میدانند و با این زبر دستی احتجاج میکنند.

حال میفهمم که تمام این اظهار اطلاعات و تمام این افاده مرامها یا بعبارة اخری تمام این پزدادن های قضائی از دولت سر این تکه پاره کاغذهای ملمون است که در این جلد مقوائی جمع و باسم دوسیه موسوم گشته است که حتی نفس کشیدن های مرهم در آن چهارینچروزه ثبت و ضبط کرده است.

خلاصه اینکه آزار و اذیت یا باصطلاح خودمان عذاب دادن دائمی من ببرادر زاده ام بمناسبت حسدی که باو میبرد و مخصوصا برای اینکه مبادا بزرگتر که شد کلانتر شهر بشود و تنگ آمدن آن

---

۱ — در اینوقت قانون تسریع محاکمات جزائیکه قبل از جلسه علنی جلسه غیر علنی برای خواندن دوسیه بتوسط قضات تعیین کرده است نگذشته بود.

بیچاره از این رفتار و رفتن او بخانه برادر زخم بقره و اقامت سه چهار شبه او در آنجا، آوردن برادر زخم او را بخانه من و توصیه خوش رفتاری طرفین نسبت بیکدیگر، حبس او در همان شب در زیر زمین حیاط دیگر با زنجیر و بخو و نگاهداری چهار شبانه روزه او در حبس و بالاخره تلف شدن او در شب پنجم، آمدن جده و خواهر او که همین مدعی خصوصی فعلی باشد در صبح آنشب برای احوال پرسی و شفاعت از او و رفتن آنها پشت پنجره زیر زمین و صدا زدن او و حرکت دادن زنجیر بخو که از پنجره بیرون آمده و خارج از درب مقفل با میخ طویل میخ کوب شده بود و نشنیدن سر و صدائی از او و آمدن آنها باین حیاط و داد و فریاد آنها و فحاشی من و بیرون کردن آنها از خانه، رفتن آنها ب اداره حکومتی و خواستن زنده یا مرده طفل و آمدن نایب الحکومه با جمعیت زیادی برای تجسس از حال مقتول و سنگر بندی من در پشت بام خانه و متفرق کردن جمعیت نایب الحکومه با تیر و تفنگ، فرار شبانه من بعد از پنهان کردن جسد مقتول در زیر زمین خانه روبرو و آمدن نایب الحکومه صبح روز بعد برای تفتیش منزل من رفتن بزیر زمین محبس و یافتن قالیچه خونی و لنکه جوراب مقتول که از فرط عجله ای که در پنهان داشتن جنازه بوده است فراموش شده مانده بود و بالاخره رفتن بخانه روبرو پیدا کردن جسد مقتول بوسیله کاوش در زیر زمین با لباس و مخصوصا لنکه دیگر جوراب که در پایش مانده بود و گذاشتن جسد در تابوت و گرداندن آن در شهر و نشان دادن آن بعلماء و اعیان قصبه و وجوه اهل شهر و اشهاد جماعت بروقع قضیه تماما در دوسیه با تشریحات جزئیة مندرج بود



قسمت دیگر دوسیه حاوی اقداماتی بود که فرمانفرمای ایالت و عدلیه زمان برای جلب من کرده و بطور تلویح میفهماند که تشبثات من در نزد متنفذین داخله و خارجه کار را عقیم گذارده و بالاخره پس از سه سال کشمکش بین ادارات دولتی و متنفذین مزبور سه جلسه استنطاقی که برای حفظ ظاهر در عدلیه داده بودم و باینکه بعد از این سه جلسه استنطاق هیچ تعقیبی از قضیه نشده و بواسطه تشبثات من دیگر از طرف عدلیه هم هیچ اقدامی بعمل نیامده بود معینا مدعی العموم بدایت ادعا نامه تنظیم و در دوسیه گذاشته بود

بدتر از همه بیاناتی است که خودم در استنطاق کرده ام در این جلسات استنطاقیه که هفتسال قبل بعمل آمده نمیدانم براهنمائی کدام خوش انصاف ناشی اظهار کرده ام که برادر زاده من فوت شده و در موقع فوت او من در قصبه نبوده ام بعد که آمدم و تحقیق کردم بعضی میگفتند ناخوش شده مرده است و برخی هم اظهار میکردند مسمومش کرده اند و امروز است که بعد از احتجاجات رئیس محکمه میفهمم چه حرفهای بی ربطی زده ام بقول و کیلم اگر آنروز گفته بودم که برادر زاده مرا در غیبت من دسته ای که در قصبه بر ضد من هستند کشته و قالیچه خونی و لنگه جوراب و بخو و زنجیر را در یکخانه و جسد مقتول را در خانه دیگر من گذاشته و فردا خودشان جلو افتاده و علائم جرم خود و جسد برادر زاده مرا از خانه من بیرون آورده و بهو و جنجال مرا قاتل برادر زاده ام که مثل فرزند و پشت و دست کاری من بود معرفی کرده اند تا بیک تیر دو نشان زده هم بکنفر از ما کشته و هم اسباب زحمت برای من فراهم کرده باشند امروز بعد از ده سال

### چهل ساعت محاکمه

خیلی خوب میشد با صورت حق بجانب و گریه وزاری و گذراندن شهود به نبودن خود در هنگام وقوع قضیه در محل اشتباه کاری کرده و با وجود دستگی که آنروزها در قصبه بوده و دوسیه هم بخوبی از آن حکایت میکرد خیلی ممکن بود کاری از پیش ببریم.

ولی من آنروزیکه این استنطاق را دادم تصور میکردم هرچه فرمانفرمای ایالت بخواهد همان انجام بگیرد چون او بمن قول داده دیگر کسی متعرض من نخواهد شد و من هر چه در استنطاق بگویم برایم عیبی نخواهد داشت و من بعد اسباب گرفتاری برای من نخواهد بود در حقیقت آنچه آنروز میگفتم برای این بود که صورت ظاهری از استنطاق بعمل آمده باشد و شاید این اظهارات را هم بموجب راهنمایی خود فرمانفرما کرده باشم و واقعا که میتوانست پیش بینی کند که بعد از ده سال امروز این واقعه گریبانگیر من شود و اینطور نذره بین گذاشته اعمال و اقوال آنروزها را و ارسسی کنند؟ یا در هفت سال قبل که باین فکرها بود که اگر حرفی میزند سنجیده و معقول باشد که امروز اینطور گرفتار احتجاجات آقای رئیس دیوان جنائی عمومی نشود؟

باری از یکطرف اینهمه دلایل و از طرف دیگر این اظهارات بیربط من گویا کار را خیلی خراب کرده باشد نمیدانم و کیلم برای این اظهارات استنطاقی من چه فکر کرده و از این بیانات من که کاملاً سوء ظن قضات را تحریک میکند چه جواب خواهد داد آیا واقعا این آقایان اینقدر خوش باورند که فکر نکنند که عمو نسبت برادر زاده شانزده ساله خود که تحت تربیت او هم بوده است نمیتواند تا این اندازه بیعلاقه و لاقید باشد که از سبب فوت او هم بی اطلاع بوده بگوید بعضی میگفتند مسموم شده و برخی اظهار میداشتند ناخوش بوده مرده

## چهل ساعت معاکمه

است ، آیا تصور نمیکنند که اگر این اظهارات صحیح بوده است پس قالیچه خونی و لنگه جوراب و بخووزنجیر در زیر زمین خانه من چه میکرده و دندانهای شکسته و گوش خون آلود طفل که هزار نفر جسد او را دیده و همگی معاینه خود را نوشته و شهادت داده اند با مردنش در اثر سم یا ناخوشی چه مناسبتی دارد ؟

اگرچه من در جواب احتجاجات رئیس محکمه که عینا همین سئوالات را بطور فرض و تصور از من میگرد همه را بانکار پرداخته و متکی بغیبت خود شده و معاذیری برای بی اطلاعی خود از سبب فوت برادر زاده ام تراشیدم ولی حالا که کلاه خود را قاضی میکنم می بینم حرفهای امروز من پوچ تر از استنطاقات هفتسال قبل من است دوسیه خیلی کمر شکن و ادلای که در آن جمع شده است خیلی محکم است تا شهود بیکه دست و پا کرده ام چگونه ادای شهادت نمایند و تاچه اندازه بتوانند قضیه را سبک کنند .

یکساعت بعد از ظهر بود که منشی از قرائت دوسیه و دفیله دادن سیاهکار بهای ده سال قبل و تشبثاتی که در اینمدت برای فرار از نتیجه آنها کرده ام فراغت حاصل کرد و رئیس محکمه برای خوردن نهار دو ساعت تنفس داده جلسه را تعطیل نمود .

من و وکیل و پسر زلم با هم از محکمه بیرون آمدیم در حیاط عدلیه آقای رئیس استیناف ایالتی یعنی همان رئیس دیوان جنائی عمومی را دیدیم که از جلد بیرون آمده با لباس عادی (کت و شلوار) عصا بدست با یکی از قضات صحبت کنان بیرون میروند و بسلامهائی که و کلا و ارباب رجوع و اشخاص متفرقه از چپ و راست میدهند با

## چهل ساعت محاکمه

تبسم جواب داده اثری هم از عبوس ده دقیقه قبل در قیافه او نیست  
خدایا! این مرد که در خارج اینقدر مهربان و خنده رو بنظر می  
آید چرا در پشت میز محاکمه با آن لباس و طرز لهجه اینقدر تلخ  
است؟

و کیلم که تائر و گرفتگی مرا مشاهده کرد بمن دلداری میداد  
که «نقلی ندارد چیز مهمی نیست خود را نیاز» من اگر چه خیلی  
میل داشتم این تسلی را باور کرده خیالم فی الجمله راحت شود ولی قطع  
نظر از محتویات دوسیه که بنظر من خیلی سنگین است خاطره‌های  
ایام گذشته روحم را عذاب میدهد و مرا بحال طبیعی نمیکندارد معهنا  
چون یقین داشتم که قوت قلب در چنین روزی برای من خیلی لازم  
است بهرزوری بود نهار را خوب خوردم و بلافاصله بعدلیه آمدم

با اینکه بعداز ظهر ها تعطیل است یعنی سایر محاکم و پار که  
ها باز نیست که مثل صبحها ارباب رجوع و وکلا و بیکاران که در عدلیه  
همه جا پلاسند ازدحام داشته باشند و عادتاً جز من و وکیل و وکیل  
مدعی خصوصی و ذینفعهای حاشیه محاکمه نباید کسی دیگر حاضر  
باشد با وجود این همینکه صدای زنك افتتاحی جلسه که بتوسط یکی  
از فراشخلوتان زده میشد بلند گردید عده زیادی که قبلاً آمده و در  
زوایای حیاط بودند بطالار جلسه هجوم آورده و نیم کتها را اشغال کردند  
بطوریکه جای خالی هیچ باقی نماند سهل است عده ایستاده تماشا می  
کردند رئیس محکمه باز لباس سیاهش را پوشیده و سایر قضات و مدعی  
العموم و منشی با همان ترتیب صبحی هر يك در جای خود قرار گرفته  
بودند •

## چهل ساعت محاکمه

پس از آنکه جلسه بجمعه «جلسه رسمی است» از طرف رئیس محکمه افتتاح شد و کیل مدعی خصوصی با بلند کردن دست اجازه نطق خواست و پس از دریافت اجازه گفت «چنانکه در موعده قانونی بعرض دیوان عالی جنائی عمومی رسیده است قضیه شهودی هم دارد که حاضر شده اند هر وقت امر فرمایند در محکمه حاضر شده ادای شهادت نمایند» منشی محکمه صورت اسامی شهود را که قبلا معرفی و از طرف محکمه احضار شده بودند بتوسط قاضی که نزدیکش بود دست بدست بر رئیس تقدیم داشت و کیل من هم بیشتر برای اینکه از رفیقش عقب نمانده و هر چه او میگوید چیزی در مقابل گفته باشد اجازه خواست و مختصرا اظهار داشت «شهود موکل منم حاضرند» و صورت اسامی آنها را از کیف خود خارج و بتوسط فراشخاوت بر رئیس محکمه تقدیم و با اشاره رئیس که گرم مطالعه صورت اسامی شهود مدعی خصوصی بود تحویل منشی شد رئیس اظهار داشت ازل شهود مدعی خصوصی باید استماع شود و اسم یکی از شهود مزبور را که صورت اسامی آنها در دستش بود بصدای بلند برد یکی از فراش خلوئان با اشاره رئیس از جای خود حرکت کرد در وسط درمدخل عمومی محکمه ایستاده بصدای بلندتری که در تمام حیاط عدلیه شنیده شود آن اسم را تکرار نمود چند لحظه گذشت شاهد وارد محکمه شد.

مطلقا همینکه شهود وارد محکمه میشوند چون بیسابقه هستند هیمنه محکمه آنها را میگیرد و اکثر دست و پای خود را گم میکنند و هیچ متوجه صندلیهای خالی که زیر دست مدعی العموم چیده شده و جایگاه آنها است نیستند و بهمین جهت مستقیما بسمت رئیس محکمه پیش میآیند اینجا هم همنطور شد منتها رئیس محکمه متوجه بود

## چهل ساعت محاکمه

همینقدر که شاهد از صف تماشاچیها رد شده بمحاذی مقرر خود داشت میرسید رئیس اشاره کرده او را متوجه محل جلوس خود نمود و با ادای جمله « بسم الله بنشینید » او را از سر گردانی فارغ ساخت و شاهد در مقرر خود جلوس کرد

رئیس محکمه شاید مخصوصا برای اینکه تازه وارد قدری راحت شده و از هول و هیمنه مجلس بیرون بیاید خود را بنجواهی مختصری با قاضی سمت راستش مشغول داشته و سپس از اسم و اسم پدر و نام خانواده و محل اقامت و اینکه خط و سواد و مهر اسم همراه دارد یا خیر؟ سؤال کرده شاهد جواب میگفت و منشی مینوشت

این شاهد برادر زن سابق من است بعد از مردن زنم چندی میان ما خیلی دوستی بود کم کم سر میراث و مهر و جهیز زنم با همدیگر قدری چك و چانه زدیم و عمل ما را ختم کردیم و از آن بیعد لاقیدی نسبت به یکدیگر داریم نمیدانم چه شهادتی میخواهد برضد من بدهد و قعه‌ای را مشاهده نکرده و از جانی هم خبری ندارد و آنچه از رفتن آن بدبخت قبل از واقعه قتل بخانه او و آوردن او نزد من میدانسته است که در ضمن استشهاد نوشته است نمیفهمم و کیل مدعی خصوصی از معرفی او بعنوان شاهد چه مقصودی دارد؟ در هر حال هر چه در دیگ است الان با چمچه بیرون خواهد آمد.

رئیس شرحی از وخامت عاقبت شهادت باطل اظهار و مخصوصا این نکته را خاطر نشان نمود که ممکن است از شهادت باطل بیگناهی مجرم یا ذیحقی بیحقی شود بنابر این باید شاهد خیلی مواظب خود باشد که چیزی بر خلاف واقع نگوید و در گفته های خود بسیار دقت نماید که در بیان مطلب از افراط و تفریط بر کنار بوده بطوری مطلب را

بپروراند که نه نارسائی و کوتاهی در حق یکطرف و نه زیاده روی و اشباع نسبت بطرف دیگر داشته باشد و خدا را حاضر و ناظر دانسته و بداند که روز حساب در محضر عدل الهی حساب همین حرفهائی که امروز بعنوان شاهد در این محکمه میزند از او خواهند خواست و در آخر او را ملزم کرد که با در نظر گرفتن تمام این مطالب آنچه از او استوال شود جواب بگوید.

باید انصاف داد که رئیس محکمه در اینقسمت از شغل خود بسیار زبر دست بود و این بیانات را طوری با قواعد اخلاقی و قوانین دیناتی و تخویف و انذار و آیات و اخبار لای هم میپیچید که خیلی آدم ترس بی ایمانی لازم بود که بعد از شنیدن این موعظه بتواند برخلاف واقع چیزی بگوید حضار حتی قضات و وکلا با سکوت تحسین آمیزی این بیانات آقای رئیس دیوان عالی جنائی عمومی را اصفا مینمودند.

اما من از این فصاحت و بلاغت آقای رئیس بی اندازه بدم آمد زیرا یقین داشتم که این شیر ینکارها اگر چه برای اظهار فضل نزد همقطاران و حضار است ولی در هر حال اثر خود را کرده و شهود را وادار میکند که آنچه را از این واقعه میدانند بگویند و اگر در میان آنها کسانی باشند که روبروی من خجالت بکشند چیزی برضد من اظهار کنند با این بیانات رور بایستی را کنار گذاشته و حقایق را اظهار خواهند داشت ولی چه میتوان کرد.

آقای رئیس محکمه است و موقعی برای اظهار فضل بدست آورده و کیست که بتواند بگوید آقا تکلیف قانونی شما التزام گرفتن از

شاهد است که بر خلاف واقع چیزی نگویید دیگر این لزومهای مالایلمزم برای چیست؟

هیچ فکر میکنید که این ادویه که شما برای خوشمزگی باین خورش میافزائید نمک و فلفللی است که بقلب مجروح من میپاشید؟ بر فرض اینکه کسی هم پیدا شود که جرأت کرده این جمله را بار بگوید بخرجش نخواهد رفت زیرا این چانه درازی را یکی از شاهکارهای فن خود میدانند و کیست که از اظهار مهارت در کار خود کوتاه بیاید؟ یا از موقعیکه برای خود نمائی پیدا کرده است صرف نظر نماید مخصوصا که پای کشف جرم قتل درمیان بوده و اهمیت موضوع هم باین فضل فروشی کمک کند.

باری سؤال و جواب ذیل بین رئیس محکمه و شاهد مزبور شروع شد.

«این شخص را (اشاره بمن) میشناسید؟»

«بلی آقا این آقای ... و کلاتر سابق شهر ما است.»

«با او خویشی دارید؟»

«سابقا با هم خویش بودیم از زمانیکه خواهرم که عیال ایشان بود

فوت کرده است خیر.»

«از واقعه فوت ... برادرزاده این شخص چه اطلاعی

دارید؟»

«بین این آقا و برادرزاده شان که همان ... باشد نقار بود

چون آن جوان کم کم داشت بزرگ میشد دسته که بر ضد این آقا

بودند بنخیاال خود مدعی برای این آقا میتراشیدند و شهرت میدادند که



عنقریب آن جوان را جانشین پدرش و کلانتر شهر خواهند کرد این آقا هم این اراجیف را باور کرده جوان بدبخت را رقیب خود تصور میکرد با او بد رفتاری مینمود و باینکه برادرزاده اش هنوز سرشناس و کارگذاران نشده بود بی سبب با او عداوت میورزید در سر هر چیز جزئی با او ابراد میگرفت و چون عمو و عنوان مربی هم داشت او را عیب عذاب میداد - یکروز طفل آمد منزل ما شکایت که عمو اذیت را از حد گذرانده اگر تا حال بیک یا دو سه چک و فحشهای بد وزشت که خود شما کرارا حاضر بوده و دیده اید قناعت میکرد حالا دیگر چندی است پای حبس و بخوبی میان آمده و چنانکه شنیده اید تا حال مرا چندین بار بخو کرده آخر منم سر و همسر دارم نمیگویند که این پسر چه کرده که عمویش او را بخو میکنند؟

شما چه از خواهرتان شنیده و چه خودتان کرارا دیده اید من ابتدا چیزی از احترام او فرو گذار نمیکنم همیشه او را مثل پدرم میدانم آزارم هم بهیچکس نمیرسد من نمیدانم چه باید بکنم که عمو بدش نیاید؟ من هر چه میکنم بنظر او بد میآید شما برای من یک تکلیفی معین کنید که من بدانم بچه ساز عمو برقصم؟ و چطور رفتار کنم که عمو خار بجالش نرود (۱) من از اینجا نمیروم تا شما قراری بکار من بدهید.

گفتم منزل من و شما فرقی ندارد اینجا بمانید تا من موقعی بدست بیارم و قراری در کار شما بدهم که با هم خوش رفتاری کرده

---

۱ - خار بجل رفتن با اصطلاح محلی کنایه از رنجیدن و مخصوصاً بیشتر مورد استمالش در رنجش بیمورد است

همدیگر را عذاب ندهید من منتظر بودم که این آقا سراغ برادرزاده شان میآیند من آنچه باید خواهم گفت ولی دیدم خیر چهار پنج روز گذشت و از این آقا خبری نشد و اگر طفل بیش از این خانه ما بماند میانشان بالمره پاره میشود با طفلك حرف زدم راضیش کردم که با هم برویم منزلشان و آنها را صلح بدهم بیچاره طفلك مثل اینکه برای صلح با عمویش بی بهانه میکشست و از دوری این چندروزه نگران بود مشکلی پیش نیارد با هم رفتیم منزلشان •

اول شب بود این آقا وسط حیاط فرش انداخته نشسته بودند بایشان عرض کردم شما عمو و بزرگتر و جای پدرید باید برادرزاده خودتان را نگاهداری کنید او هم فرزند شما است مثل سابق باید از شما اطاعت کند شما ها نباید بحرف این و آن باهم عداوت کنید در این چند روزه که برادرزاده شما در خانه ما بود من کاملاً اطمینان پیدا کردم که او چیزی بر ضد شما در دل ندارد اگر مردم این شهر نخواهند شما با هم خوب باشید مربوط باو نیست من مخصوصاً وعده کرده ام که شما بعد از این باو التفات خواهید داشت و اگر کسی چیزی بگوید و تفتینی بکند شما از جادر نخواهید رفت و تحقیق نکرده باور نخواهید کرد و از طرف او هم من بشما اطمینان کامل میدهم که او با کسی از اضداد شما همراهی ندارد سهل است آنچه من در این چند روزه فهمیده ام اصلاً آنها را هم نمیشناسد و شما بی سبب باو ظنین شده اید •

آقا از بیانات من اظهار امتنان کرد و از اینکه من واسطه التیام بین عمو و برادرزاده شده ام اظهار رضایت نمود با طفلك بملایمت

مشغول صحبت شدو من همینکه دیدم میان آنها گرم شد برخواستم و رفتم  
فردای آنشب شنیدم که باز میانه آنها نگرفته و بلا فاصله بعد  
از رفتن من آقا طفلك را در زیر زمین برونی حبس کرده است و حتی  
شنیدم که این حبس بی مقدمه هم برای این بوده است که چرا طفل  
بخانه ما آمده و چرا من از او شفاعت کرده ام منم بیش از این مداخله  
در کار عمو و برادر زاده را صلاح خود ندانسته چیزی بروی خود  
نیاوردم دوسه روزی گذشت یکروز صبح خواهر و جده طفل آمدند  
منزل ما که من نزد این آقا رفته شفاعتی از طفل بکنم بآنها گفتم من  
آنچه سعی داشتم بکار بردم و نتیجه نگر فتم مداخله من در اینکدراهن  
سرد کوبیدن است بلکه کار را خرابتر میکند برای رهئی جوان  
بیچاره فکر دیگری بکنید دیگر از من کاری بر نمیآید

فردا عصر دیدم جمعیت زیادی دورخانه این آقا را گرفته و نایب  
الحکومه که سلطان و صاحب منصب نظامی بود با چند نفر تا بین وعده ای  
فراش و نوکر حکومتی هم بین جمعیت است و این آقا بام خانه را  
سنگر کرده بسمت جمعیت تیر و تفنگ میکند معلوم شد خواهر و جده  
طفل که صبح آنروز رفته بودند خبری از او بگیرند پشت زیر زمین  
محبس طفل رفته و هر چه صدا زده و داد و فریاد کرده و زنجیر را از  
بیرون تکان داده اند سر و صدائی از طفل نشنیده سرو سینه زنان نزد  
حاکم رفته زنده یا مرده جوان را خواسته اند و حاکم هم پس  
از اقدامات عادی با جمعیت آمده است که خواهش آنها را عملی کند  
و این آقا بوسیله تیر و تفنگ میخواهد آنها را راهند و چون شاهد سکوت  
کرد رئیس محکمه از او پرسید

« شما از کجا خبر شدید که خواهر و جده طفل پشت زیر زمین رفته اند و کی بشما گفت که بحاکم مراجعه کرده اند و این اقدام حاکم نتیجه مراجعه آنها است؟ »

« آقا! این چیزی بود که همه شهر میگفتند و از صبح آنروز این اخبار در دهن ها میگشت همه کس شنیده بود »  
« خوب دیگر چه دیده و چه شنیده اید؟ »

« آنروز که حاکم موفق نشد کاری بکند و جمعیت بانیر و تفنگ این آقا متفرق شد فردای آنروز شنیدم که این آقا شبانه فرار کرده است و حاکم با جمعیت بخانه او رفته در زیر زمین محبس طفل يك قالچه خونی و يك لنگه جوراب پیدا کرده اند و بعد بخانه روبرو رفته آنجا را کاوش کرده در زیر زمین آنجا کشته جوان را بیرون آورده اند و کسان مقتول جنازه را در تابوت گذاشته بودند و دور شهر و کوچه ها میگردانند »

« از طرز بیان شما همچو فهمیدم که در این قسمت مشاهداتی دارید زیرا گفتید جنازه را در تابوت گذاشته بودند و دور کوچه ها میگردانند اینطور نیست؟ »

« آنوقتیکه جنازه را بیرون میآوردند من نبودم ولی وقتیکه در شهر میگردانند من هم نبودم و دیدم »

« اگر جنازه را از نزدیک دیده اید بگوئید به بینم کشته بچه حال بود؟ »  
« دندانهایش شکسته و از گوشش خون آمده بود »  
« گوش راستش یا گوش چپش »

« نظرم نیست »

« خانه روبرو که جنازه را از آنجا پیدا کردند مال که و در  
تصرف که بود »

« آقا این خانه ای بود که آنجا کسی منزل نداشت و مال همین  
آقا و در تصرف ایشان و خالی افتاده بود در آن گندم و جو و گاه انبار  
میگردند »

« بخاطر دارید که این واقعه کمی رخ داده و از آنوقت تا کنون  
چند سال میگذرد » « خواهر من که عیال این آقا بود در ناخوشی  
بادی (۱) و زکام بود که برحمت خدا رفت این و وقایع مال چندی بعد  
از فوت همشیره است خودتان حساب کنید باید ده سال باشد »

« ذیل شهادتهای خود را امضاء کنید . »

« اطاعت میکنم » بعد از آنکه از امضاء فراغت حاصل کرد  
رئیس محکمه بجای امر بخروج بارگفت

« بسلامت و او با تعظیم جواب گفت »

« مرحمت شما زیاد سایه شما کم نشود »

رئیس محکمه بیکمی از فراشخلوتان امر داد مواظب باشند که  
شاهد در محوطه عدلیه با کسی حرف نزنند و بلا فاصله شاهد دوم را با  
صدای بلند احضار کرد یکی از فراشخلوتان بهمان ترتیب سابق اسم  
او را در ایوان با صدای بلندتری تکرار کرد و بهمان کیفیت و بارعایت  
تمام تشریفات وارد شده بجای اولی نشست

---

۱ - در اواخر شهریور ۱۲۹۸ بادی در تمام نقاط ایران وزید و  
و بر اثر آن ناخوشی زکام مسری عمومی در کل مملکت شیوع یافت در  
پاره‌ای از جاه مثل فارس تلفات زیاد هم داشت

این شاهد زنی بود که در موقع وقوع قضیه کیس سفید خانه ما بود همینکه پیرزن نفسی تازه کرد رئیس محکمه متوجه او شده قسمت تحقیقات مقدماتی ادای شهادت را که عبارت از تعیین هویت و ملتزم کردن او بصحت گفتار باشد با طرزی ساده تر از سابق بعمل آورد و زنك جوابهای لازم را گفت ولی در ضمن اینکه رئیس دارد با لهجه نزدیک بفهم این زن اما باز هم با مهارت مخصوصی که خالی از فصاحت و بلاغت عامیانه نیست و خامت عاقبت و بدینهای دنیوی و اخروی شهادت باطل را خاطر نشان او مینماید من شش دانك حواسم متوجه این است که آیا این زن تمام قضایا را بخاطر دارد یا طول مدت و کبر سن جزئیات را از نظرش محو کرده است خدا یا اگر حافظه این پیر زن عیبی نکرده باشد و آنچه دیده است بتواند در محکمه بگوید کار من تباه است هنوز از این فکر آسوده نشده بودم که رئیس محکمه باصل قضیه رسید و بسمت من اشاره کرده از زنك پرسید

« باجی شما این شخص را میشناسید »

« بلی آقا این آقای ۰۰۰ آقای سابق من است کلانتر شهر ما بود من کیس سفید سرجهازی خانم مرحوم عیال این آقا بودم که سال ناخوشی بادی رحمت خدا رفت »

« با او خویشی دارید »

« خیر آقا من در خانه او خدمتکار بودم »

« بعد از فوت خانم خود، شما باز هم در خانه این شخص ماندید »

« جهاز خانم مرحوم خانم این آقا و تکلیفشان بابرادر خانم

هنوز معین نشده بود من چندی آنجا ماندم که اسبابها از بین نرود  
ضمناً مثل زمان خانم مرحوم خدمت هم میکردم»  
« میگویند چند سال قبل برادر زاده این شخص که اسمش ...  
بوده کشته شده یا مرده است شما از این واقعه چه اطلاع می  
دارید . »

« همان طوری که عرض کردم من خدمتگار و گیس سفیدخانه  
بودم منزل آن نا کام هم در همین خانه و پیش عمویش بود این آقا با  
آن جوان چکو بگو زیاد میکرد و خیلی باو ایراد میگرفت جوان  
بیچاره گاهی پیش من درد دل میکرد که دل عمو با من صاف نیست و  
مرا خیلی عذاب میدهد نمیدانم چکنم من دلداریش میدادم که او با تو  
بدی میکند تو با او خوبی کن میگفت من که باو کاری ندارم از من  
چه برمیآید که خوبی کنم یا بدی تو خودت میبینی که چقدر مرا اذیت  
میکند مرا میزند سر هر چیز میان خالی ایراد میگردد و من همه اینها  
را تحمل میکنم و هیچوقت باو بی احترامی نمیکنم حتی مرا دو شب  
وسه شب گرسنه و تشنه حبس میکنند و بخوابم میگذازد با وجود اینها  
من هیچ جارای بلد نیستم و با هیچکس رفت و آمدی ندارم و بهیچ کس  
شکایتی نمیکنم راستی همینطور بود که طفلك میگفت خیلی بچه بی  
آزاری بود بیک مورچه اذیت نمیکرد من باز بار میگفتم هر چه باشد عمو  
است جای پدر است صبر کن کم کم رام میشود و طفلك آه می کشید و  
چیزی نمیگفت و معلوم بود که چون سایه پدر بسرش نیست و عمو هم  
با او خوش رفتاری نمیکند خیلی افسرده و دلگیر است

تا یکمرتبه بعد از یکی از همین چگو بگوها که عمو نشرش زده بود که او را حبس خواهد کرد جوان بیچاره غیبش زد اول من خیلی پریشان شدم که کجا رفته است بعد که معلوم شد خانه برادر خانم مرحوم رفته است خاطر من جمع شد زیرا میدانستم آنجا هم از او خوب پذیرائی میکنند چهار پنج روزی جوان در خانه نبود يك شب اول شب با برادر خانم وارد شدند و رفتند پیش این آقا وسط حیاط روی فرش نشسته و مدتی سه تائی با هم صحبت کردند من نفهمیدم چه میگفتند بعد از نیمساعتی برادر خانم برخاست و خدا حافظی کرد و رفت عمو و برادرزاده با هم مشغول صحبت بودند ولی این آقا حرفهایش با تشر و تشدد بود یکمرتبه دیدم از جا بلند شد دست جوانرا گرفت و او را برد حیاط بیرونی من خوب میدانستم که ناکام را میبرد در زیر زمین بخو کند بیچاره طفلک هم خوب میدانست که جاش میبرد و مرا بکمک میطلبید و استغاثه میکرد ولی من کجا جرات داشتم چیزی بگویم

سه چهار روزی از این کار گذشت که طفل در آنجا حبس بود هر شب خود این آقا شام برایش میبرد و نمیدانم بچه خیال شبها خودش هم بهلویش میخواست بیدار بماند بفر این بود که مبادا اقوام نزدیکش مثل خواهر و جده اقدام کنند شبانه بیایند طفل را خلاص کرده بیرون ببرند و برای اینکه جوان بیچاره خودش نتواند خود را خلاص کند زنجیر بخو را از پنجره در زیر زمین بیرون آورده و توی آستانه در زیر زمین میخکوب کرده بود هر وقت هم که بیرون میرفت در راهرو



## چهل ساعت محاکمه

زیر زمین را بعلاوه در زیر زمین قفل میکرد که کسی اصلا دستش  
بزنجیر هم نرسد.

بعضی اوقات که آقا از خانه بیرون میرفت من میرفتم آنحیاط  
از پشت پنجره با جوان صحبت میکردم و دلداریش میدادم که ایندفعه  
هم مثل دفعه های گذشته است آخر دلش رحم میآید و خلاص میشوی  
ناکام مینالید و منم بحال او گریه میکردم بدون اینکه چاره ای برای  
کار او داشته باشم.

شب چهارم بود یا پنجم درست یادم نیست این آقا زود تر بمنزل  
آمد بمن گفت شام پسرو ( ۱ ) را بده گفتم مگر شما شام نمیخورید  
گفت نه من شام خورده ام گفتم شما بروید من خودم میآورم آقارفت  
آنحیاط منم رفتم مطبخ کاسه را آبگوشت کرده چند تا نان لواش  
هم زیر بغلم گذاشته چراغ نفتی را بیک دست و کاسه آبگوشت را بدست  
دیگر گرفته رفتم آنحیاط آقا صدای پای مرا شنیده چفت در زیر زمین  
را انداخت و در را باز کرد کاسه آبگوشت را اول بدستش دادم و چراغ  
را بدست دیگری گرفته نان را از زیر بغلم درآورده دادم آقا هم در را  
از تو چفت کرد من آمدم این حیاط شام خوردم و خوابیدم

خیلی بصبح داشتیم آقا آمد پشت اطاق من و صدا زد که باشوم  
چای درست کنم من آمدم بیرون بروم اطاق قهوه خانه دیدم آقا وسط  
حیاط ایستاده با آسمان نگاه میکند و خود بخود میگوید امشب چرا  
صبح نمیشود.

باری چای درست کردم و دادم و مدتی هم گذشت اذانه شروع شد

---

۱. پسر و تصفیر پسر و در محل خیلی مصطلح است

پا شدم خمیر کردم نزدیک آفتاب بود آدمم توی باغ دستم را بشورم  
دیدم دونفر که ..... و ..... بودند آمده اند پیش آقا

بعد آفتاب زدن داشتم نان صبحانه میخوردم که خواهر و جدۀ  
طفل آمدند دم اطاق من گفتند میخواهیم جوان خودمان را ملاقات  
کنیم من رفتم پیش آقا پیغام آنها را رساندم آقا گفت برو بگو آقا  
منزل نیست من اطاعت کردم ولی آنها صدای حرف آقا را با مهمانها  
شنیده بودند شاید برای همینکه آقا رویشان نداد بد گمان شدند و یکسر  
رفتند آن حیاط پشت در زیر زمین معلوم شد هر چه جوانرا صدا زده  
و زنجیر را تکان داده اند سر و صدائی بلند نشده است

یکمرتبه دیدم سر و سینه زنان و حقوق گویان برگشتند این  
حیاط و پاسفت کردند که یامرده یا زنده طفل خود را میخواهیم ببینیم  
آقا در اطاق را باز کرده میان آستانه در ایستاده بنا کرد فحش  
دادن که پدر سوخته ها خانه من چکار دارید بروید کم شوید این  
بدبختها رفتند \*

بعد مهمانها هم بیرون آمده رفتند و آقا تا عصر منزل ماند و هر  
کس میآمد سراغ میگرفت میگفت بگوئید نیست و به بعضی ها هم امید داشت  
بگویند آقا سفر رفته است \*

عصر جمّال زیاد دورخانه جمع شد من که از جائی خبر نداشتم  
از هیاهوی مردم فهمیدم که باید خبر تازه باشد این آقا از بالای بام  
تیر و تفنگ میکرد و من نفهمیدم چه شد ولی دیدم سر و صدای جمعیت  
افتاد همینکه هوا تاریک شد آقارفت آن حیاط درب سمت این حیاط را

بست من نمیدانستم چکار میکنند نزدیک های صبح صدای پای اسبها بلند شد که از طویلله بیرون آورده بودند و گفتند آقا سفر رفت

صبح که شد جمعیت ریخت توی خانه اول این حیاط را گشتند اینجا که خبری نبود بعد رفتند آنحیاط در زیر زمین زندان طفل يك قالیچه خونی با يك لنکه جوراب که مال همان نا کام بود پیدا کردند و چون سکوت کرد رئیس محکمه از او پرسید

« شما هم آنحیاط رفتید و قالیچه و لنکه جوراب را دیدید »

« بلی آقا من برای اینکه اسبابهای خانم مرحوم قدریش هم آنحیاط بود رفتم که کسی دله کاری نکنند اسبابها کم و کسر نیاید دم زیر زمین هم رفتم قالیچه و لنکه جوراب را دیدم .  
« شما گفتید لنکه جوراب مال طفل بود مگر شما جوراب او را میشناختید ؟ »

« آقا من رختهای این نا کام را میشستم، البته میشناختم »

« زنجیر و بخوهم بود »

« من ندیدم چونکه بعد تر زیر زمین آمدم شاید بوده و نا آمدن من برداشته و برده بودند »

« بعد چه شد . »

« جمعیت این حیاط را هم کاوش کرد از خود طفل خبری دست نیامد رفتند حیاط روبرو که آنجا انبارجو و گاه بود در زیر زمین آنجا کشته جوانرا پیدا کردند . »

« شما هم باین حیاط که میگوئید انبار بود رفتید. »  
« خیر آقا من برای اسبابها باین دو حیاط میبخ دوز بودم نمیتوانستم  
هیچ جا بروم »

« شما بعد از این وقایع چند وقت در این خانه ماندید؟ »  
« آنقدر وقتی نماندم آقا که سفر رفته بود و چون قرار و مدار  
ارث و مهر و جهاز را داده بودند برادر خانم آمد مرا با اسبابهای خانم  
مرحوم بمنزل خودشان برد یعنی از بس من استغانه کردم که من  
توی اینخانه دیگر نمیتوانم بمانم درو دیوار اینخانه مثل قبرستان برای  
من تنگ و تاریک است برادر خانم رحمش آمد مرا با اسباب ها  
برد. »

« حالا چه میکنید و کجا هستید؟ »  
« دیگر کار نمی توانم بکنم در منزل خودم يك گوشه ای  
افتاده ام »

« خانه روبرو که گفتید کشته جوان از آنجا پیدا شد مال کی  
بود؟ »

« ملکش نمیدانم مال کی بود ولی دست این آقا بود که گاه و  
جو و گندم و چیز های دیگر آنجا انبار میکرد »

سبحان الله • نه پیری و نه طول مدت هیچیک خللی بحافظه پیرزن  
وارد نیاورده است آنچه میدانست همینها بود که گفت اگر هم درپاره ای  
موارد میخواست کوتاه بیاید سئوآلات رئیس محکمه بآن کمک کرد  
حالا به بینی این شهادت که حتی متضمن چگونگی دادن نان و آبگوش

هم بدست من بود چه اثری در قضات کرده و بارسنگین مرا چقدر سنگینتر کرده باشد؟

خدایا! هر سنگی که از زمین بلند شود بیای لنگ من میخورد. این رئیس محکمه هم با این سئوالاتی که از شاهد میکند بیمزگی را از حد گذرانیده است بابا تو قاضی هستی یا مدعی و قتیکه شاهد ساکت میشود توهم ساکت باش اینقدر چرا پی میکنی؟ اگر چه اگر این اظهار هوشها را نمیکرد باین مقام نمیرسید و جاه و جلالی که که دست آورده است بر اثر همین پرچانگیها است و الانه زر بسیم میبافد و نه الماس و یاقوت میسازد و شاید فهمش هم از خیلی ها کمتر باشد.

پیرزن نه خط داشت نه سواد و نه مهر اسم، پای شهادت های خود را انگشت گذاشت و با همان تشریفات شهود قبل از در خارج شد و شاهد دیگر بجای او نشست.

این شاهد در قصبه همسایه ما است این دیگر چه شهادتی دارد؟ بعد از آنکه رئیس محکمه تشریفات مقدماتی را بسنگ تمام بعمل آورد با اشاره بسمت من از او سؤال کرد

« این شخص را میشناسید؟ »

« بلی آقا همسایه ما است اسمش ... است »

« با او خویشی دارید؟ »

« خیر »

« از فوت ... برادر زاده او که میگویند کشته شده یا مرده است »

چه اطلاعی دارید؟

همانطور که عرض کردم خانه ما در قصبه در همسایگی این آقا است و منم با این آقا رفاقت داشتم در شهر معروف شده بود که این آقا برادر زاده خود که همان ... باشد کشته است و خواهر و جده جوان رفته اند پیش نایب الحکومه که یکنفر نظامی بود بشکایت نایب الحکومه با چند نفر نظامی و جمعیت زیاد از مردم شهر آمده بودند خانه این آقا را و ارسی کنند زنده یا مرده طفل را از او بگیرند این آقا در را بسته و بام را سنگر کرده آنقدر تیر اندازی کرد که جمعیت را متفرق نمود

من از بام خانه خود که وصل بخاند این آقا است ایشانرا صدا زدم و گفتم این چه کاریست شما که با دولت نمیتوانید بجنگید امروز چون اسلحه همراه نیآورده بودند آنها را متفرق کردید فردا که با جمعیت زیادتر و با اسلحه خواهند آمد چه خواهید کرد؟ این رفتار خانه شما را با خاک یکسان خواهد کرد این آقا جواب گفت کاری است شده اگر حالا بگذارم توی خانه بیایند و از وقایع مطلع شوند با این شوریکه این زنها در مردم ایجاد کرده اند مرا تکه تکه خواهند کرد و هر پارچه بدنم دست یکنفر خواهد افتاد گفتم حالا که کار با اینجار سیده و بقول خودتان کاری است شده سعی کنید با کسان مقتول کنار بیایید گفت مگر مجال میدهند. گفتم در هر حال من خیر شمارا میخوام قدری فکر کنید به بینید با این رویه میتوانید سر کار راهم بیآورید؟ فردا صبح شنیدم این آقا فرار کرده است از اداره حکومتی همان

نایب الحکومه، و جمعی آمده بودند خانه این آقا جستجو کردند برادر زاده اش را پیدا کنند من جزء جمعیت بودم رفتیم در زیرزمینی که میگفتند محبس طفل بوده است يك قالیچه خونی و يك لنگه جوراب و زنجیر و بخو آنجا بود از آنجا رفتیم به خانه روبرو در زیر زمین خانه کشته جوانرا پیدا کردند از زیر خاک در آوردند و در تابوت گذاشتند دور شهر گردانند و منزل علما بردند و آنها هم حکم دادند

« شما کشته را از نزدیک دیدید؟ »

« بلی آقا بنده ایستاده بودم که در تابوتش گذاشتند »

« شما او را شناختید همان ... برادر زاده این آقا بود؟ »

« بلی آقا خودش بود »

« لباس داشت؟ »

« بلی آقا بالباس خاکش کرده بودند يك لنگه جوراب هم پایش

بود ... »

« در بدنش آثار ضرب و جراحتی مشاهده کردید؟ »

« بدنش آناری نداشت ولی دهنش خون آلود و دندانهایش ریخته

و از گوشش هم خون آمده بود و گردنش خراش داشت مثل اینکه

ریسمانی بآن بسته و کشیده باشند »

این شاهد هم بعد از امضای صورت مجلس با تشریفات سابق الذکر

از در برون رفت و شاهد دیگری بجای او نشست و بعد از سؤال و

جوابهای مقدماتی بادی شهادت شروع کرد این یکی از کسبه بازارو

و شهادتش این بود که دیده‌است جنازه ای را با هیاهو می‌آورند و همین که جلو دکان اورسیدند جنازه را زمین گذاشته روی مرده را باز کرده و بمردم نشان میدادند و او هم کشته را دیده‌است. رئیس محکمه از او پرسید:

« شما او را شناختید؟ »

« بلی آقا... پسر کلانتر سابق ما و برادر زاده همین آقا بود همه شهر او را میشناختند »

« کشته بچه حال بود؟ »

« دهنش خون آلود و دندانهایش شکسته و ریخته بود »

« غیر از این اثر ضربی نداشت؟ »

« من ملتفت نشدم » این شاهد برخاست و شاهد دیگر آمد شهادت این شخص این بود که برای کاریکه ذکر کرد و من از حواس پرتی بخاطر منسیردم بخانه یکی از علما که اسم او را برد و حالا نظر ندارم کدام يك از علمای مشهور شهر بوده اند رفته بوده است و در آنجا جنازه برادر زاده مرا که برای معاینه نزد آقا برده بودند دیده و شناخته است. شاهد دیگر و دیگر تانه شاهد که هر يك بطرز خاصی از قضیه مسبوق بودند شهادت خود را در محکمه دادند و دو نفر آنها همان بهمانهای صبح روز واقعه بودند که اظهارات آنها گفته های پیرزن گیس سفیدخانه را تایید میکرد.

با اینکه رئیس محکمه سعی میکرد بیاناتش مکرر نشود از بس

شاهد زیاد و بعضی جمله های رسمی هم بود که باید عینا ادا نماید تکرار ملال آورد بخصوص این « شخص را میشناسید » که از طرف رئیس محکمه تکرار میشد و جواب شهود « بلی آقا این آقای ..... و



کلاتر سابق شهر ما است « که واقعا از مزه خارج شد  
هوای اطاق محکمه بواسطه جمعیت زیاد فاسد شده قضات هم واقعا  
خسته شده بودند چهار و نیم بعد از ظهر و نیم ساعتی بیشتر بغروب آفتاب  
نمانده است رئیس محکمه يك تنفس پانزده دقیقه ای اعلام کرد قضات  
باطاق جنب محکمه که در اصطلاح اطاق مشاوره اش میگویند رفته فرایش  
خلوتان در ها را باز کردند هوای طالار جلسه عوض شد در ها را بستند  
و مددی بیخاری رسانده اطاق هوای قابل استنشاق گرم پیدا کرد  
تماشاچیها بایوان جلو طالار رفته دو بدو و سه سه مشغول صحبت  
شدند سیکار کش هاسیگارهای خود را چاق کرده و گاهی قوطی خود  
را جلو برده بهم صحبتهای خود تعارف میکردند

این تماشاچیها غیر از اشخاصی که بعضی طرفدار من و برخی  
طرفدار مدعی هستند و تا لحظه آخر نباید ما را تنها بگذارند مابقی  
بدو صنف تقسیم میشوند دسته ای از وکلای درجه دوم و سوم عدلیه  
هستند که آمده اند کار محاکمه جنائی و طرز صحبت و کالت جنائی  
را زیر چاق کنند تا وقتی که ارتقاء رتبه پیدا میکنند و بآرزوی خود  
که وکالت در کارهای جنائی و کار وکلای درجه اولست بر سند خود  
را برای کار آماده کرده باشند زمره دیگر از بیکارهایی که همیشه  
هر جا خبری باشد برای وقت گذراندن آنجا حاضرند عصری هم چند  
نفری وارد شدند که جزو تماشاچیها نشسته و بر صندلیهاییکه برای  
قرینه روبروی صندلیهای شهود گذاشته بودند قرار گرفتند اگر چه  
در محل تماشاچیها جای خالی نبود ولی البته آقایان اختصاصی داشتند

که در این محل اجازه جلوس بآنها داده شد زیرا تماشاچیهای عادی اگر جانداشته باشند هرگز بخود اجازه نمیدهند روی این صندلیها بنشینند

در این موقعکه محکمه برهم خورد متوجه شدم که وکیللم بیکی از آقایان در ضمن صحبت « آقای مدعی العموم » خطاب کرد معلوم شد مدعی العموم بدایت است که با رئیس ثبت اسناد ایالتی و یکی دو نفر دیگر برای تماشا آمده اند اول من تصور کردم این همان مدعی العموم بدایت است که ادعا نامه بر ضد من صادر کرده است وکیللم مرا از اشتباه بیرون آورده گفت این مدعی العموم هشت نه ماه بیشتر نیست که باین ایالت آمده است مدعی العمومی که ادعا نامه ضد ما را صادر کرده است هفت سال قبل اینجا بوده و فعلا جای دیگری ماموریت دارد یا شاید در این تشکیلات جدید از محرومین و در حقیقت از زمره محرومین شده باشد.

از اطلاع بر این جمله روزنه امیدی برای من باز شده خود را تسلی میدادم که خوب است لامحاله کسی که مدعی من بوده فعلا غایب است و مدعی العموم استیناف اگر بخواهد خیلی پایی نشود از همکار کوچک خود خجالتی نخواهد داشت یا بعبارت دیگر کسی نیست که پشت سر او غرغر کرده این سر و آنسر نشسته بگوید ادعانا هه موجه مرا نتوانست دفاع کند یا برای خود نمائی بگوید اگر من بودم چنین و چنان میگفتم تا این ساعت که هر چه گذشته بر ضرر من بوده است تا شهودی که دست و پا کرده ام چه کنند و چگونه شهادت بدهند که

## چهل ساعت مجادله

از سنگینی این بار قدری بکاهد

تنفس آقایان قضات زیاد تر از پانزده دقیقه طول کشید بواسطه  
ابر هوا زودتر از موقع عادی تاریک شد چند دانه چراغ آوردند روی  
میزها چیدند باران هم شروع کرد و بعضیها که سرماخورشان قرص  
بابالا پوششان محکم نبود محرومی از سیکار کشیدن را بر خود هموار  
کرده پناه به نیمکتهای طالار جلسه آورده يك يك آمدند و سر جای  
خودشان نشستند پانزده دقیقه که مدتی است سر آمده باید بگویم بالاخره  
قضات و مدعی العموم از چای و سیکار سیر شده وارد محکمه شدند من  
که از جای خود حرکت نکرده بودم و کیل من و و کیل مدعی خصوصی  
و تماشاچیها هم چون باران میآمد و تاریک هم شده بود از ایوان محکمه  
دور تر نبودند بطوریکه تا صدای ضعیف زنگ رئیس محکمه بلند شد  
آنها که بیرون بودند فوراً آمده بجای خود نشستند  
رئیس و کیل مرا مخاطب داشت.

«شهود موکل شما حاضرند»

«بلی آقا حاضرند صورت اسامی آنها هم قبلاً تقدیم شده است  
هنشی صورت اسامی را بوسیله قاضی که نزدیکش بود بر رئیس داد و  
رئیس اسم یکی از آنها را بصدای بلند از روی صورت خواند و بهمان  
کیفیت با تمام تشریفات شاهد وارد محکمه شده سؤال و جواب مقدماتی  
کاملاً بعمل آمد

این شاهد را که یکی از احباب و هم مسلکان است ما بهزار  
زحمت و وعده و وعید در این شهر دست و پا کرده ایم و یکی از تحصیلداران

مالیه است که در آن روزها مامور قصبه مابوده است شهادتی که میبایست و قرار بود بدهد خیلی آب و تاب داشت منتها موعظه ها و اندرزها و نخویف های آقای رئیس محکمه بر وعد و وعید ما چربید و نکذاشت آنچه باو تلقین شده بود بگوید و زیادتیر از چیزیکه دیده بود نکفت اگر چه شاید بدون این موعظه هم زیاد تر از آنچه واقع شده بود نمیگفت و من عبت علت کوتاه آمدن شهود خود را از بیانات رئیس محکمه میدانم ولی آقای رئیس هم خیلی لفتش میدهد در هر حال اجمالا شهادت او این بود که از طرف مالیه مامور بوده است حساب مالیاتی مرا تصفیه کند در فلان روز ( همان روز سنگر بندی بام خانه ) که بدر منزل من آمده است باو گفته اند من بسفر رفته ام و در حقیقت گفته های نه نه غلامعلی پیرزن کیس سفید خانه را نایید کرد و برای من شهادتی نداد

شاهد دیگر احضار شد و پس از تشریفات مقدماتی که بسنگ تمام بعمل آمد اظهار داشت من برای خرید بقصبه رفته بودم با چند نفر از رفقا شب دور هم بودیم در آن مجلس مذاکره میکردند که .... برادرزاده این آقا فوت کرده است و اظهار ملالت میکردند که این آقا که عمو و بمنزله پدر جوان بوده است بسفر رفته و در اینموقع در اینجا نیست حتی یکی میگفت بهتر که اینجا نیست اگر بود جز غم و غصه دیدن جنازه عزیزش چه فایده ای داشت و مخصوصا در سر اینکه بهتر است که انسان در مرگ عزیزش حاضر باشد یا نباشد عقاید مختلفه اظهار میشود باز خدا پدر این شاهد را بیمارزد که يك قدری بقول خودمان مطلب را توش داد (۱) شاهد سوم و چهارم هم همین اظهارات را در محکمه

---

۱ - تو دادن در اصطلاح محلی یعنی با آب و تاب در سخن گفتن است

نمودند و شهادت همگی روی نبودن من در روز واقعه در قصبه بود \*

باید بگویم که مادر تهیه شاهد خیلی کوتاه آمده ایم و همین چهارنالی را هم که فکر کرده بودم درست تلقین نشده بودند که چیزیکه میگویند موثر باشد آنها هم که نسبتاً محرم تر بودند و کاملاً تلقین شده بودند هم از تخویف و انذار رئیس محکمه از دم در رفتند و بیانات سست بی اثری کردند چنانکه وقتی شاهد اول شهادت خود را داد من دانستم که اگر روی این پیکره باشد و شهود من بخواهند بواسطه بیانات و عظمی آقای رئیس محکمه مرعوب شوند پل من آنسرآ بست برای تقویت قلب آنها بپسر زام که برادر پدری همان برادر زاده ام میباشد اشاره کردم او مقصود را فهمید و برخاست و بیرون رفت و یقین دارم آب و تاب شهادت شاهد دویمی هم بر اثر همین اقدام بوده است ولی وقتیکه برگشت و پشت سر من نشست که از اقدامات خود بمن چیزی بگوید و از من دستوری بگیرد فوراً رئیس محکمه او را از پشت سر من بلند کرد و امر داد دور از من بنشیند که روابط مرا با خارج قطع کرده باشد بیچاره طفلک چنان مرعوب شد که دیگر از جای خود نکان نخورد

رئیس محکمه با اینهمه مشغله گمان نمیکنم بتواند باین جزئیات توجه داشته باشد تصور میکنم که تذکر باینکه این طفل با من چه نسبتی دارد برای چه بیرون رفته و برگشته پشت سر من نشسته است از طرف و کیل مدعی خصوصی بمدعی العموم و از طرف او بر رئیس محکمه

## چهل ساعت معاکه

بعمل آمده باشد و این خرماها را آقای مدعی العموم بنمک میزند و این جگر کهها را آقای و کیل مدعی خصوصی به تنور میچسباند و از قضا نتیجه هم میگیرند چنانکه همین جلو گیری سبب شد که دو نفر شاهد آخری آنطوریکه من دلم میخواست و قرار شده بود شهادت بدهند ندادند.

هیچ معلوم نیست که اینهمه کاغذیکه این آقای مدعی العموم سیاه میکنند برای چه مقصود است از ساعتیکه محاکمه شروع شده است تا این ساعت هیچ چیزی در محکمه خوانده و گفته نمیشود که این آقا با کمال عجله عینک خود را بچشم محکم نکرده و قلم بر ندارد و يك چیزی در روی کاغذ یادداشت نکند حقیقت این است که من از قیافه این آقا و این یادداشتهائی که میکند خیلی میترسم نمیدانم ترسم برای این است که مدعی من است و از اسمش وحشت دارم با اینکه واقعا باید از او بترسم در هر حال اگر ده يك یا صد يك این چیزهائی که مینویسد و یادداشت میکند نطق کند مرا خیلی خواهد پیچاند .

اگر چه یکساعت قبل در حین تنفس که این تشویش خود را بگویم اظهار داشتم مشار الیه مرا امید وار کرد و گفت از این یادداشت های این آقا ابدا اندیشه نداشته باش زیرا آنچه مینویسد دو دقیقه دیگر از نظرش می رود و از هیچیک آنها در ضمن نطق خود استفاده نمیتواند بکند واقعا هم باید اینطور باشد زیرا این آقا مثل این است که مزد گرفته است کاغذ حرام کند در روی هر صفحه فقط دو کلمه مینویسد و

و روی هم میگذرد از صبح تا حال دو دسته ورقه سفید حرام کرده است همین نیمساعت قبل پیشخدمت مخصوص ایشان دسته سوم را دم دست ایشان گذاشت و اینطوریکه این آقا باین کار حریص است همچو بنظرم میآید که در همین امشب بدسته چهارم هم احتیاج بهمرساند

باری چنانکه اشاره کردم شهود من هم استماع شد و بعقیده من این شهود برای مدعی من نافع تر بود زیرا در حقیقت دو تایی آنها فرار مرا در شب بعد از واقعه شهادت دادند و آن دو تا هم که فی الجمله نفعی شهادتشان برای من داشت گفته های آنها بیمغز و کم مایه بود که ابدا مؤثر واقع نمیشد باید باز تکرار کنم بر فضل فروشی و تظاهر لعنت .

در این ضمن دیدم آقای مدعی العموم يك صفحه کاغذی بتوسط پیشخدمت بر رئیس محکمه داد من که دیگر کاری نمیکنم پسر زنم هم بیچاره از ترس اخطار محکمه جائی نشسته است که اگر تلگراف بیسیم هم داشته باشد نمیتواند با من و با خارج مذاکره کرده و رابطه مرا با خارج در دست داشته باشد

رئیس محکمه صفحه کاغذ را گرفت و با فکر مشغول مطالعه شد و من حس کردم که باید غیر از چیزهای عادی باشد زیرا در قیافه رئیس این کاغذ اثر خاصی کرد و پس از قدری تامل سر خود را بلند کرده اظهار داشت « آقای مدعی العموم دیوان جنایت پیشنهادی بمحکمه داده اند که باید محکمه در آن شور کرده قراری صادر نماید بنابر این آقایان قضات را باطاق مشاوره دعوت میکنم » و فوراً ازجا برخاسته

با هیئت قضاة باطاق مشاوره رفتند مدعی العموم هم باطاق خودش رفت ولی تماشاچیها از جا حرکت نکردند زیرا عربده ناودانها کاملاً میفهماند که جایی بهتر و گرمتر از اینجا گیر نمیآورند من که از پیشنهاد و صدور قرار چیزی نمی فهمیدم و معنی این دو کلمه کاملاً بر من مجهول بود و بهمین سبب از و کیلم جو یا شدم معلوم شد آقای مدعی العموم يك خواهش قانونی از محکمه نمود و محکمه رفته است در رد و قبول تقاضای مشارالیه مشاوره نموده رای خود را در آن باب اعلام کند

عیب کار اینجاست که در حضور و کیل مدعی خصوصی و تماشاچیهای طرفدار او خیلی نمیتوانم با و کیلم در اطراف این پیشنهاد مذاکره کنم که درست بفهمم آیا این آقا چه تقاضائی میتواند از محکمه بکنند ولی اجمالاً یقین دارم که این تقاضا یا بقول خودشان پیشنهاد بر نفع من نخواهد بود زیرا مگر نه این آقا مدعی من است مدعی هرگز بنفع طرف خود تقاضائی از محکمه نمیکند.

مدت مشاوره طول کشید ساعت از چهار گذشت ( ۱ ) دل من مثل سیر و سر که میجوشد که آیا این قرار محکمه مربوط به چه امری است ؟

در این ضمنها متوجه شدم که این مدعی العموم جوانه هم بین اطاق مشاوره و محکمه و بیرون رفت و آمدی دارد و با اینکه باران بشدت میآید گاهی چتر بدست بحیاط میرود و بر میگردد مثل اینکه این آقا



هم در کار من نظری دارد ساعتی گذشت دیدم دو نفر آژان مسلح هم وارد محکمه شدند و چون خیلی مشوش شدم یکی از طرفداران خود را برای استراق سمع باطاق پیشخدمت ها که وصل باطاق مشاور است فرستادم که خبری بیاورد فوراً رئیس محکمه ملتفت شده با اینکه او را نشناخت امر داد که خراجی در اطاق مجاور اطاق مشاوره هم نیاید.

آقای مدعی العموم جوان در ضمن رفت و آمد های خود امر داد جای آوردند بمنهم تعارف کرد ولی من از این رفت و آمد های او که یقین داشتم نتیجه آن همین حضور آژانهای مسلح است ظن من بودم و بر خلاف نیمساعت قبل از او هم بدم آمد و تعارفش را رد کردم آیا بهتر نبود که بجای این تعارف در کار من کمک نمیکند نکند لامحاله اقدامی هم بر ضرر من بعمل بیاورد؟

از وقتی که این رفت و آمد ها سبب سوء ظن من نسبت باو شده است با اینکه جوان خوش قیافه خنده روئی است بنظر من مثل عزرائیل میآید و پیش خودم فکر میکنم این همان گرک زاده ایست که عاقبت گرک خواهد شد اینها همه از يك قماش و سروته يك کرباسنداز کجا اگر این آقا بجای مدعی العموم استیناف نشسته بود نسبت بمن بدتر از او نمیکرد و زیادتر از او برضد من کاغذ حرام نمینمود - این متجددین با پنجه سر آدم را میبرند و در همان وقتی که میخواهند آدم را بچاه بیندازند یا بالای دار بکشند باز هم از تعارف خود دست بر نمیدارند این مشاوره هم که تمام نمیشود که من از این افکار پریشان بیرون بیایم

خدا پدر و کیلم را بیامرزد که گاهگاه متوجه من میشود و مرادلداری میدهد من که از صبح تا حال بهر کس نگاه میکنم مثل ملك الموت بنظرم میآید ساعت پنج شد که سرو کله رئیس محکمه از جلو و آقاییان قضات از دنبالش وارد محکمه شدند آژانها احترام نظامی بعمل آوردند مدعی العموم استیناف هم از در دیگر محکمه که باطاق او مربوط بود وارد شد چون اصحاب دعوی در اطاق محکمه بودیم و تماشاچیها هم از ترس باران بیرون نرفته بودند حاجتی بزنك ممتد افتتاحیه جلسه نبود بمجرد نشستن قضات بر کرسیها جلسه بحالت رسمیت در آمدور رئیس بعد از «جمله جلسه رسمی است» که در هر موقع افتتاحی گفته و از شوری از مزه افتاده است اظهار داشت

« قرار محکمه جنائی عمومی ..... است که باطلاع اصحاب دعوی میرسد» و بلا فاصله منشی قرار مزبور را قرائت نمود خلاصه قرار بشرح ذیل بود -

آقای مدعی العموم استیناف برای اینکه کفیل من تا اول جلسه محاکمه یعنی امروز صبح از من کفالت کرده و فعلا هیچ ضامنی برای عدم قرار من در کار نیست و اگر آزاد باشم محتمل است فرار نمایم پیشنهاد و تقاضای توقیف مرا از محکمه نموده و محکمه هم باتفاق آراء این تقاضا را بمورد دانسته و رای بتوقیف من تا ختم محاکمه داده است بعد رئیس اظهار داشت

« چون قریب پنج و نیم از شب گذشته است برای استراحت هیئت محکمه و اصحاب دعوی تا فردا صبح جمعه چهار ساعت بظهر مانده

## چهل ساعت محاکمه

تنفس داده میشود ، سپس باژانها امر داد که در ساعت مقرر مراد محکمه حاضر کنند آنها هم علامت اطاعت را احترام نظامی بعمل آوردند و قضاات از محکمه خارج شدند منشی محکمه کاغذیکه راجع بتوقیف من حاضر و قبلا بامضای رئیس محکمه رسانیده بود بیکی از آژانها داده از او رسید گرفت و در دوسیه ضبط کرد و آژانها مراجلو سر نیزه انداخته از محکمه بیرون آمدیم

معلوم است من چه حالی دارم من خودم نمیروم بلکه دوسر نیزه که دنبال من است مرا میبرد طفلك پسر زنم با حال بهت بمن نگاه میکند و کیلم نزدیک او رفته باو حالی کرد که شام و رختخواب برای من بمحسب بفرستد و هیچیک از طرفداران و دوستان من که تا امروز صبح همه جور رجز میخواندند جرات نزدیک شدن بمن را هم نکردند از پله های پیچ و خم دار سرازیر شده از حیاط تاریک عدلیه که فقط چراغ سرایدار که دم در اطاقش گذاشته نور ضعیف خود را تا چند قدمی منتشر میکرد عبور کردیم

باران اگرچه سبک تر شده ولی خوب میآمد همینکه بزیر آسمان رسیدم سر خود را بلند کرده قطرات باران گویا رحمتی بود که خداوند برای پیشانی داغ من میفرستاد در کوچه و خیابان چون دیروقت بود و مردم از عبور و مرور افتاده بودند کسی نبود که متوجه حال من شود معینا اگر بکنهر کاسب حریص یا يك فقیر طماع هم در کوچه عبور میکرد با اینکه یقین داشتم مرا نمیشناسد بی اختیار سر مرا زیر میانداختم یا صورتم را از مواجه او بر میگرداندم که مبادا توجهی بمن پیدا کنند

## چهل ساعت محاکمه

واز اسم و رسمم پیرسند و بدانند من چه کاره ام و برای چه مرا بمحبس میبرند - آخ!! که چقدر خسته ام راستی دارم بزور راه میروم زیرا غیر از پنج ساعت و نیم جلسه صبحی هشت و نه ساعت است که در جلسه عصری روی صندلی چوبی خشک بیحرکت نشسته ام ولی هجوم افکار مختلفه و بالاخص این توقیف تا ختم محاکمه که درست معنی آنرا نمیفهمم که آیا تا فردا عصر است یا دنباله خواهد داشت خیلی حواسم را متفرق کرده چندان فرسودگی بدنی را اهمیت نمیدهم راه چندان دور نبود کوچه ها سنگفرش و از باران شسته شده بود بطوریکه با وجود تاریکی معابر بدون زحمت بمحبس رسیدیم محل محبس خانه قدیمی کهنه سازی است که نظمی شهر اجاره کرده و تاریخ بنای آن از هفتاد هشتاد سال میگذرد جلو خان بزرگ وسیعی دارد وارد هشت که شدیم آژان کاغذ راجع بتوقیف مرا بصاحب منصب کشیک تسلیم کرد مشارالیه بعد از آنکه در مقابل چراغ کم نور خود امضاء و مهر او را و ارسی کرده هویت مرا در کتابچه مخصوص ثبت نمود و در روی صفحه سیاهی که عده محبوسین با گچ تحریر نوشته شده بود رقم آخر را با دست پاک کرده و رقم دیگر بجای آن نوشت یعنی مثلاً ۹۵ را ۹۶ کرد کلید بزرگی را بیکی از آژانهای مواظب درب محبس داده او هم در آهنی کوتاهی که سمت دست راست درب مدخل و پیدا بود که تازه ساخته شده و با باقی بنا وصله نا همرنگ است باز کرده بمن اشاره کرد منم اضطراً اطاعت کردم در بقدری کوتاه بود که باید باحالت رکوع وارد شد در هر حال من از جلو آژان از عقب وارد دالان جنب

هشت شده و از آنجا بصحن حیاط آمدیم اطاقها همه تاریک بود فقط در يك اطاق نور ضعیفی مشاهده میشد طبیعی است که همین روشنائی کم ما را بآنجا دعوت کرد از پله ها بالا رفته وارد اطاق شدیم و بآژان سفارش کردم که رختخواب و لوازم که برای من میآوردند زودتر بمن برساند او هم سری که علامت قبول بود تکان داده از اطاق بیرون رفت

روشنائی کم این اطاق از يك ته شمع پیهی بود که یکی از محبوسین نمیدانم از کجا دست و پا کرده توی طاوچه میان يك گلوله گلی گذاشته و میسوخت و چون شب جمعه بود خاموش کردن چراغ و بخصوص پف کردن شمع را روشن کنند بعقیده عوامی خود جایز ندانسته و باینجهت است که این چراغ تا اینوقت شب در این اطاق باقی مانده است زیرا همه خواب بودند و کسی در پناهی شمع نبود

اطاق فرش و اثاثیه عمومی هیچ نداشت علامتی هم از آتش که سر شب در این اطاق افروخته باشند دیده نمیشد توی طاوچه ها کاسه گلی بدل چینی و مسی و چینی بندزده و قابلمه و پشقاب لعابی و سماور حلبی و استکان و نعلبکی و دیزی گلی و از این قبیل خرت و پرتها که اثاثیه شخصی بعضی از محبوسین بود بطور نامنظم در هم ریخته بود محبوسین بعضی لحاف داشتند برخی گلیم پاره یا کونی یا عبا کهنه بخود پیچیده بودند و اکثر بی بالاپوش بوده برای دفع سرما مثل گوسفندروی هم و در بغل هم خوابیده بودند بوی نا که از تنفس و کثافت بدن و لباس آنها حاصل شده بود با وجود بزرگی و ارتفاع اطاق دماغ را مشمئز

میکرد.

این خانه را من خوب می‌شناسم در ده یا نوزده سال قبل که صاحب فعلی گاهی در آن منزل می‌کرد یا اجاره میداد بمناسبت کاریکه با او و مستاجرین داشتم خیلی باینجا آمده و تمام اطاقهای آنرا دیده‌ام و از تمام زوایای آن با خبرم اگر چه بنا کهنه است ولی ساختمان اعیانی و در ایوان یا باصطلاح محلی طالار بنای اصلی آن روبروی در مدخل واقع شده دو ستون سنگی پنج ذرعی یکپارچه بکار برده اند سقف‌ها تمام چوب منقش بوده که حالارنگ و روغن آن ریخته و کچل شده است با اینکه عمارت آن کرسی دار است کف و ازاره اطاقها مرطوب و در و دیوارهای اطاقها از تزیینات اولیه علامت و نشانه‌هایی موجود است که معلوم میدارد در زمان خود بهترین و باسلیقه ترین خانه های شهر بوده است حیاط مربع مستطیل و در وسط حوض درازی که سرتاسر آنرا بعرض سه ذرع گرفته است دارد و این حوض دارای فواره متعدد و جلو عمارت روبروی در مدخل که عمارت اصلی و باشکوه خانه است که میرسد دوشاخ شده و از هر طرفی سه ذرع بمین و بسار رفته و طرفین حوض وسطی هم دو باغچه که عرض هر یک بقدر حوض است ساخته اند که این دو باغچه با حوض کلگی و حوض وسط رویهم رفته یک مربع مستطیلی را در وسط حیاط تشکیل میدهد فاصله بین باغچه ها و حوض خرنند باریکی که طرفین آن نره سنگی و وسط آنرا با سنگ تاوه فرش کرده اند ساخته شده است از ااره حیاط هم سنگی و فرش اطراف حوض و باغچه ها تا دیوار حیاط هم سنگهای ناوه تراشیده است و در باغچه ها درختهای نارنج وصل بهم دیگر کاشته اند بطوریکه

صرف نظر از رطوبت و اندراس تزیینات اطاقها، اصل حیاط خیلی باشکوه و با صفا و عالم صغیر باغ ایالتی این شهر که از بناهای یکی از سلاطین سلف است میباشد.

آنروزی که جداءالای مالک فعلی اینخانه را باین سلیقه میساخته است البته چیزیکه هیچ باور نمی کرده این بوده است که بکروزی اینخانه محبس عمومی شهر شود خاطره های زندگی در ایامیکه در اینخانه رفت و آمد داشتم و نظاره اوضاع محبوسین مرا قدری مشغول کرد در این ضمن از منزل هم فرش و رختخواب و شام و چراغ آوردند در گوشه اطاق قالیچه را انداخته رختخوابم را بهن و میان رختخواب نشستم طفلك پسر زخم بدون اینکه متوجه باشد من قاتل برادر پدریش هستم حرفهای مادر خود را در بیگناهی من باور کرده اینقدر فدا کاری میکند یقین قسمتی از این لوازم را خودش کول کرده و باینجا رسانده است در هر حال غذائی خوردم باقیمانده را با چراغ در طاقچه بالای سر گذاشته بر رختخواب رفتم.

باران شدت کرده فریاد ناردانها که از بام بصحن حیاط میریخت و صدای قطرات درشت باران که به برك نارنجها میخورد با صدای تنفس محبوسین مخلوط شده حال عجیبی در من ایجاد کرد که بد خواب شدم دوسه مرتبه از این دنده بدنده دیگر غلطیده که شاید خواب بروم نشد ضمناً قضایای ده سال قبل تا کنون که از صبح تا دوسه ساعت پیش دوسیه و شهادت شهود تذکر داده بودند مثل پرده سینمایك يك جلو نظرم آمده خیلی مایل بودم که خود را از این افکار دور کرده و بخواب بروم

## چهل ساعت محاکمه

ولی خیال مجال بخواب نمیداد این پرده تمام نشده پرده دیگر جلو چشم میآمد گاهی میشد یکی دو سه واقعه از وقایع گذشته بطور تراحم و تنازع بکمر تبه میخواستند مرا بخود مشغول کنند و هر يك برای جلو افتادن از رفقای خود اهمیت خویش را بطور خاصی در نظرم جلوه گر میساختند - نمیدانم چند ساعت گرفتار این مال بخواب بودم مثل کسیکه تب چهل درجه داشته باشد در رختخواب میغلطیدم تا بالاخره از فرط خستگی و سستی اعصاب بیحس شدم و مثل اینکه بخواب رفتم

نمیدانم خواب بود یا خیال در هر حال دیدم برادر زاده ام بادهن پر خون دندانهای شکسته آمده است پای رختخواب من میگوید «آخر من بتوجه کرده بودم که مرا باین بدی کشتی؟ هر چه التماس کردم بخرجت نرفت غافل بودی که خون من بیگناه بعد از ده سال گریبانتر امیگیرد و مکافات دهری گرفتارت میکند» چنان از صورت مهیب و از بیانات مهیبترا این بدبخت تکان خوردم که سرم بدیوار خورد پا شدم نشستم با وجود این مگر دندانهای شکسته و صورت بیرنگ و چشمهای بینور و گوش خون آلود این طفل بدبخت از جلو چشم دور میشود؟ معاذالله! با صدای مهیب او از سامعه من میافتد؟ هرگز! بهر طرف نگاه میکنم همین منظره فجیع جلو چشمم و جسم است و هر صدائی ولو صدای ناودان و هر قطره بارانیکه بدرختم میخورد بیانات او را برای من تکرار میکنند در همین حال یکی از محبوسین که در خواب خرخر میکرد يك خر ناسه ممتدی کشید این صدا بگوش من عینا صدای نفس آخر



## چهل ساعت معاکه

طفل بود حالتی شبیه بغشوه برای من پیداشد نمیدانم چقدر در اینحال بودم یکمرتبه بخود آمدم دیدم بدنم غرق عرق است واقعا طرز سابق برای مجرمین چقدر خوب بود و وقتی که میخواستند کسی را اعدام کنند بدون اینکه باو بگویند توجه کرده ای و گناه تو چیست یا بواسطه مواجهه شهود او را اینقدر عذاب بدهند و اعمال او را بطرق مختلفه برای او مجسم نمایند میرغضب وارده حبس میشود جان آدم را خلاص میکرد این آقایان قضات تصور میکنند که این کار آنها عدالت است و نمیدانند که در این طرز رسیدگی و اجرای عدالت چه ظلمی بمجرم میکنند من یقین دارم آنهائیکه در دوره استبداد بشقه کردند نشان امر صادر میشد گیر هر میرغضب ناشی و ساطور کله هم که می افتادند بده يك غذايیکه من در هر ساعت این بیست ساعته کشیده ام گرفتار نبوده اند.

از خواب گذشتم یا شدم میان رختخواب نشستم چراغ را روشن کردم سیکاری آتش زده مشغول کشیدن شدم مثل اینکه عرق بکفدری حال را بهتر کرده بود مجددا اوضاع محبوسین مرا بخود مشغول کرد دیدم واقعا اینها بدبختند باز وضع من دخلی بآنها ندارد زیرا من باز چراغ و رختخوابی دارم لباسم پاک و تمیز است خواستم فی الجمله خوشوقت و از وضع خود راضی باشم ولی فوراً متوجه جنایت خود با آنها شدم دیدم خیرین من و این بدبختها فرق بسیار است و آنها ابداً طرف نسبت با من نیستند.

از این بیست سی نفری که در این اطاق خوابیده اند شاید هفت

هشت نفر بدبخته‌هایی هستند که مفتشین انحصار راست یا دروغ تریاک قاچاق از جیب آنها بیرون آورده و بجریمه نقدی محکوم شده منتها چون نتوانسته اند پردازند در مقابل هر يك تومان بکروز باید حبس بکشند برای اینها حبس چه اهمیتی دادرو در خانه خود وضع زندگیشان از این بهتر نبوده و اینجاهم یکلقمه نانی بآنها میدهند و بعد از چندروز هم مرخص خواهند شد و میدانند که جرم اخلاقی مرتکب نشده اند که واقعا این حبس مجازات آن باشد شاید پنج شش نفر هم سارقینی باشند که از خانه های شهر اثنائیه دزدیده باشند که محکوم بچندماه حبس شده اند دوسه نفر هم البته در این میان اشخاصی هستند که برملا عرق خوری و وافور کشی کرده و باینجهت محکوم بحبس شده اند کاغذ ساز و قطاع الطریق هم میان آنها البته هست شاید یکی دو نفر قاتل هم در بین آنها یافت بشود قطاع الطریق اینکار را وسیله زندگانی خود قرار داده اسلحه بدست میگیرد و سر راه را بر مردم میبندد و مردم را لغت میکند خیلی ممکن است در کاروان مردمان مسلحی باشند و مجبور شود با آنها جنگیده غالب یا مغلوب شود بر فرض هم که در این ضمن کسی را بکشد یا مالی ببرد صحیح است که از حیث اختلال نظم عمومی مملکت خیلی مضر است ولی باز اخلاق خیلی بد کار نیست زیرا جان خود را بمعرض گذاشته و چیزی را که از اینراه بدست میآورد درحقیقت پول خون او است و اگر کسیراهم درضمن کشته باشد آدم ناشناسی بوده است که اگر غالب میشد همین معامله را بامغلوب خود معمول میداشت اما قاتلیکه از راه منازعه و مشاجره و شاید بانحرک طرف

کارش منجر بزد و خورد شده و در ضمن با آلت قناله یا چیز دیگر بدون قصد حمله برده و تصادفا بجای کاری طرف که خود در عصبانی کردن او کمک کرده اصابت نموده و بر حسب اتفاق تلف شده اخلاقاً تقصیرش خیلی کم و وجدانش راحت است .

اما من ... من بدبخت ... من مجرم واقعی برادر زاده یا نزنده ساله بیگناه خود را بدون آنکه ذره‌ای از او آزار بمن رسیده باشد برای يك خیال‌واهی که شاید در آنیه کلاتر شود چهار روز حبس کرده و بدون اینکه با من ضدیتی کند یا مرا عصبانی نماید قطره قطره مرک را باو چشانیده و در آخر کار با آن وضع فجیع که الان سی و پنج شش ساعت است مجسمه او از جلو چشم دور نمیشود کشته ام وای بر من ... هیچ قطاع الطریق و قانلی بتمه کاری من نیست خیر آقایان .. ببخشید .... من از شما معذرت می‌خواهم که یک لحظه برای تسلیت خود خویش را با شما ها مقایسه کرده ام اعتراف میکنم که حال شما از من بهتر است بلکه بدبخت تر از من هیچ آفریده نیست

نمیدانم از اثر عرقی بود که کردم یا از اثر این اعتراف بود در هر حال یک قدری خاطر ام آسوده تر شد زیرا احساس خستگی در خودم کرده و متوجه شدم که بیست ساعت است نخوابیده ام شاید بیست ساعت دیگر هم نتوانم بخوابم قوت بدنی لازم دارم بهتر است که بهر وسیله ممکن است قدری خود را خواب کنم باران هم سبک شده داد و فریاد نارودان ها خیلی بلند نیست اگر هم سروصدائی میکنند جزئی و بواسطه عادت یکی دو ساعته معمولی شده است چراغ را مجددا خاموش کرده لحاف

را بسر کشیده بهر زحمتی بود خواب رفتم ولی ایندفعه خواب درست و حسابی بود زیرا تمام قضایای روز گذشته محکمه بخصوص شهادت شهود و بیانات آنها را در خواب دیدم و چون چیز تازه نبوده پرده به پرده از جلو چشم میگذشت بدون اینکه تشویشی کنم در آخر کار دیدم در میدان عمومی شهر داری برپا کرده اند جمعیت زیادی برای تماشا حاضر شده و آژانهای نظمیه هم مشغول حفظ نظمند همین مدعی العموم استیناف با همین لباس بر اقدار ایستاده و جوانکی که بنظرم همین منشی محکمه بود چند صفحه کاغذ دست گرفته با صدای بلند و آهنگی عجیب که نظیر آنرا هیچ نشنیده بودم میخواند يك شخصی هم که نوار جلو و قیطان دوزی کلاه پهلوی او سرخ است سر طناب را بدست گرفته ایستاده است از بس مردم متوجه من هستند نمیتوانم بفهمم که این جوانک چه میخواند و مقصود این اجماع چیست یکمرتبه دیدم جوانک ساکت شد و آن شخص طناب دار را بگردن من انداخته سر دیگر طناب را که در دست داشت بنا کرد بکشیدن و من حس کردم از زمین بلندشدم و تکان سختی خورده بیدار و یقینا اگر بواسطه بی مبالائی متکا از دیوار دور نشده بود ایندفعه سرم بدیوار خورده شکسته بود.

خدایا ... این دیگر چه خوابی بود آیا واقعا همینطور خواهد شد و مرا برای این جرم اعدام میکنند ... یا اینکه چون من خود را مستحق اعدام و مجرم میدانم این خواب را دیده ام اینقدر از این افکار پریشان خود در عذابم که فکر میکنم کاش این قسمت اخیر خواب نبود و بیداری

بود و من از این زندگانی سراپا عذاب راحت شده بودم  
شب جمعه و صدای سحر خوانی از خانه های شهر بلند است هوا  
دارد روشن میشود محبوسین چه از این اطاق و چه از سایر اطاقها تك تك  
بلند شده بیرون میروند و بر میگردند میخوابند یا می نشینند نادرا هم نماز  
میخوانند من هم در رختخواب بیدارم ولی حرکتی نمیکنم زیرا چون  
رختخواب و چراغ و قابلمه برای من آورده اند ناچار توجه محبوسین  
را جلب کرده ام و هیچ نمیخواهم با این اشخاص مواجه شوم اگر امروز  
تبرئه حاصل نکرده و یقین شد که باید تا تعیین تکلیف تمیزی در اینجا  
بمانم از فردا فکری برای معاشرت با این رفقای جدید خود خواهم کرد  
واقعا اگر مبرا نشوم و بنا شود با این اشخاص معاشر باشم چکنم؟ و این  
عذاب مادی را چگونه بر اینهمه عذابهای معنوی سر بار خود  
کنم؟

هوا بر است باران مداومت دارد منتها نه بزیادی نصف شب وقت  
هم دارد نزدیک میشود زیرا نباید خیلی بافتاب مانده باشد - خلاصه وقت  
رسید و دو نفر آزان وارد اطاق و کنار رختخواب من آمدند من که  
بیدار بودم هیچ مهلت بآنها نداده روی بر دیوار از میان رختخواب بلند  
و لباس پوشیده رختخواب و ائانیه خود را جمع کرده اقداماتی که  
برای حفظ آنها لازم بود بعمل آمد بعد بحیاط آمده دست و صورتی شستم  
و با آزانها براه افتادم باز هم چون صبح زود بود از انظار عابرین غیر  
از اشخاصیکه بحمام میرفتند با سحر خیزهایی که از حمام بر میگشتند  
آسوده بودم .

وارد حیاط عدلیه که شدم نیمساعتی از آفتاب گذشته بود قضات و مدعی العموم و منشی آمده بودند و برخی بعد از ما وارد شدند و چون روز جمعه و باقی محاکمه تعطیل است در عدلیه جمعیت زیاد نیست ولی تماشاچیهای خصوصی و کلا آمده اند بطوریکه محکمه کم جمعیت تر از دیروز نیست پسر زنم هم حاضر بود اما کفیلیم که از هم مسلکان است تا موقع صدور قرار توقیف یکنفس هم نمیگذاشت من تنها باشم امروز دیگر پیدا نیست بیچاره حق دارد زیرا مگر چقدر سرمایه داشت که هزار تومان وجه الکفاله را برای خاطر من و یکروز پس و پیش در حضور محکمه ضرر بکشد ولی خوب بود برای حفظ ظاهر هم بود امروز هم سراغ من میآمد یکربع ساعتی معطل شدیم تا اعضای محاکمه تکمیل و محکمه با همان تشریفات و ترتیبات روز قبل تشکیل شد و هر کس در سر جای خود قرار گرفت امروز مدعی خصوصی که خواهر پدر و مادری برادر زاده ام باشد نیز حاضر شده آنطرف بخاری پهلوی و کیل خودش نشسته است - خدایا ۰۰۰۰ این زن دیگر چه میخواهد برضد من بگوید

رئیس محکمه يك وسیله برای تغییر جمله « جلسه رسمی است » که از دیروز صبح تا آخر شب هفت هشت بار مکرر شده بود بدست آورده یعنی يك ذیلی بر این جمله افزوده که تا حدی از تکرار یک جمله احتراز جسته باشد و جلسه را با این جمله افتتاح کرد: « جلسه رسمی و نوبت سخن با وکیل مدعی خصوصی است » وکیل مدعی خصوصی شروع بنطق کرد و بنام موکله حاضر خود اقامه دعوی بر من نمود و مرا قائل عمدی برادر پداری و مادری موکله

خود معرفی کرده بنام قانون و عدالت تقاضای اعدام مرا از پیشگاه محکمه جنائی عمومی نمود و علاوه بر اسنادیکه در دوسیه موجود بود چند فقره احکام علمای قصبه را که در همان روز گرداندن جنازه در شهر بمحضر آنها هم برده و معاينه کرده بودند و بموجب تواتر و شیعاع بر آنها ثابت شده بود که من قاتل او بوده ام نیز به محکمه تقدیم داشت من از این اسناد خبر داشتم و قبلا برای تحصیل ترك دعوی از همین برادرزاده ام که مدعی خصوصی قضیه است يك اقداماتی در نزدیکی از همین مجتهدین که حکم بثبوت قضیه را داده اند کرده و سندی بدست آورده ام اگر چه شنیده ام مدعی ها از این اقدام من با خبر شده و همین خانم برادرزاده ام را با معرفین زنانه نزد آن مجتهد برده و ثابت کرده اند که او نبوده است که در محضر مجتهد درفته و او چنین ترك دعوائی نداده و مجتهد مشارالیه باطل نامه سند ترك دعوی سابقه را که بمن داده بوده است بآنها داده و لسی درست از آن باطل نامه و مضمون آن خبر ندارم تا ببینم چه میشود

بیانات و کیل مدعی خصوصی خیلی سخت بود در ضمن اینک و کیل مشارالیه داشت واقعه قتل را با مقدمات آن در پیشگاه محکمه توضیح و تشریح میکرد زنك که پهلوی او نشسته بود یواش یواش ندبه میکرد و قتیکه به کیفیت وقوع اصل قضیه رسید ضجه زن بلند شد رئیس محکمه کلام و کیل را قطع کرد امر داد زنك را باطابق مشاوره که خلوت بود ببرند تا در موقع ازوم بمحکمه بیاید سپس با صدائی گرفته که علامت تاثیر بود بوکیل اجازه داد باقی مطالب خود را اظهار کند او هم کوتاهی

نکرده و آنچه عداوت کهنه و ضدیت با من داشت بروز داده و کاملاً تلافی دشمنیهائی که در قصبه با خانواده او در زمان استقلال و نفوذ خود معمول داشته بودم بیرون آورد

بعدهی بیانات این و کیل که از طرف برادر زاده ام حرف میزد مرا عصبانی کرد که وصف ندارد گیرم من در ده سال قبل مرتکب قتل برادر زاده ام شده باشم و تو هم امروز و کیل خواهر او شده تو چرا باید باین شدت مرا در محکمه تعقیب نمائی؟ و اینقدر سنگ برای اعدام من بسینه بزنی و اینقدر دوندگی برای گذراندن این همه شهود بکنی؟ من این زنک را که برادر زاده ام است خوب می شناسم زن بدبخت ضعیف النفسی است که ابدا نمیتواند این اقدامات را کرده و قضایا را باین وضوح برای این آقای و کیل تشریح کند که این آقا از قول او در محکمه این طور بلبل شده است و مسلماً اگر دشمنی کهنه خانوادگی خود این و کیل نبود، ده یک این عداوت را بعمل نمیآورد کی میدانست که شاهد قضیه چه اشخاصی بوده اند بر فرض اینکه این آقای مدعی العموم با معرفی که و کیل از او کرده است دوسیه را مطالعه میکرد که جاملتفت میشد که این اشخاص ممکن است از قضیه خبردار باشند یا بفرض محال که ملتفت هم میشد از کجا میفهمید که اینها زنده اند و ممکن است آنها را احضار کرد تمام این پشت هم اندازیها و معرفیها را این و کیل کرده و آدرس و محل شهود را معرفی نموده است اگر چه وقتی هم که دشمنیهای سابق خود را با خانواده او بنظر میآورم می بینم من خیلی بدی نسبت بآنها کرده ام ولی آنروز گارها گذشته و امروز که



دیگر هیچ اثری از آن نفوذها در من باقی نیست موقع تلافی نبوده و اخلاقاً نباید این آقای وکیل که بجوانمردی هم معروف است اینقدر با من ضدیت کند و برای پیشرفت مقصود خود اینقدر اسباب حق یا باطل فراهم نماید.

خلاصه اینکه در پایان اظهارات خود وکیل مشارالیه بمحکمه اظهار داشت موکله من خود عریضی دارد که مخصوصاً آمده است در پیشگاه محکمه مطالب خود را اظهار نماید رئیس محکمه امر باحضار او داد زنك را از اطاق مشاوره آوردند روی صندلی پهلوی وکیل خود نشست رئیس محکمه از او پرسید

« خانم گذشته از آنچه وکیل شما بمحکمه اظهار داشت چه مطلبی دارید ؟ »

آقا در آنوقت که من بی برادر شدم چهارده یا نوزده ساله بودم (اشاره بیسر زلم که در ضمن تماشای آنها نشسته بود) همین برادرم که امروز گول مادرش و نامادری مرا خورده و از بیخبری رفته است هواخواه این عموی ظالم شده است طفل چهار پنج ساله بود ما هر روز قرآن دست همین طفل میدادیم و باهم میآمدیم پیش این عمو دو نفری مثل باران اشك میریختم و قرآن را شفیع میکردیم که بر فرض برادر ما گناه کار است ما که گناهی نداریم برای خاطر ما دو نفر طفل معصوم از تقصیر او بگذر و او را به بیگناهی ما دو نفر و باین قرآن ببخش ابدان توانستم دل سخت این مرد را برحم بیاوریم تا کار خود را کرد و برادر جوان بیچاره ام را بآن خواری در زیر زمین کشت (باضجه و ناله) جده ام

از فراق این پسر دق کرد و در آن دمی هم که میمیرد از فکر این پسر عزیز بیرون نبود . . . . آقای رئیس . . . امروز اینجا فردا روز قیامت در پیشگاه محکمه عدل الهی دامنت را میگیرم . . . خون برادر ناگامم را میخواهم . . . آقای رئیس . . . فردا در حضور جدم پیغمبر جلوت را میگیرم از این مرد پرسید آخر برادرم با تو چه کرده بود؟ و متعاقب بیانات بنا کرد بزارزار گریستن .

من تمام حواسم را متوجه قضات کرده بودم ببینم این بیانات چه اثری در آنها کرده است زیرا بقدری این ضجه ها طبیعی بود که مرا هم تکان داد از قضات بواسطه اینکه سرها را بزیر انداخته بودند نتوانستم چیزی بفهمم رئیس محکمه هم شاید برای همینکه محکمه را از تاجر بیرون بیاورد با صدای گرفته ده دقیقه تنفس داد و محکمه بر هم خورد .

بعد از ده دقیقه مجددا محکمه تشکیل شد رئیس محکمه با همان صدای لنگردار کذا گفت :

« نوبت سخن با آقای مدعی العموم است که بیان ادعا فرمایند »

مدعی العموم بعد از آنکه عینک خود را بچشمش قرص کرد و یکی دوسه سرفه نمود خرمن یادداشتهای خود را قدری پس و پیش کرد شروع بنطق نمود

خدا یا به بینی این آقا با اینهمه یادداشتیکه کرده و بکمن ونیم کاغذی که از دیروز صبح تا حال که نزدیک ظهر است سیاه کرده است

چه چیزها بر ضد من بگویند؟ خدا کند حرف و کیلام راست باشد بواسطه فراموشی نتواند از این یادداشتهای خود استفاده کند - باری از اسم من و اسم پدر و نام خانواده و اینکه خودم را چند ساله معرفی کرده ام (مثل اینکه اینهم يك موضوع مهمی است که ممکن است من در آنهم بر خلاف واقع اظهار داشته باشم) و مولد و مسکن دائمی من شروع کرده تمام توصیفاتی که برای هویت من در دوسیه مذکور بود يك يك را با گردش در میان يك انبار یادداشت ذکر نموده و مرا بقتل عمدی برادرزاده که او را هم با اسم و اسم پدر و توضیحات و توصیفات هویتی او نام برد مجرم دانسته و اعدام مرا بموجب ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی از پیشگاه محکمه جنائی عمومی ۰۰ درخواست کرد - نطق مدعی العموم یکساعت تمام طول کشید و همه حضار را خسته کرد هر جمله که ادا میکرد نظری با طرف خود میانداخت مثل اینکه میخواست تاثیر شاهکار خود را در حضار مشاهده کند و گاهی هم مطلب را فراموش میکرد و چند سرفه مصنوعی برای طفره نموده میان خرمن یادداشتهای تجسس بعمل میآورد ولی عبث زیرا چیزی از این اوراق دستگیر او نمیشد در این مواقع بود که سر کلافه سخن را آقای مدعی العموم کم کرده و مجبور میشد چند جمله بیربط ادا کند و بهر زحمتی هست مطلب را بهزار با علی مدد بمقصد نزدیک نماید گاهی بجای اسم من که بزعم او قاتل بودم اسم برادر زاده ام را که مقتول است ادا میکرد اسم علما و مجتهدین که ثبوت قضیه را نوشته بودند بیکدیگر سهو مینمود و اسامی شهود مدعی را به شهود مدعی علیه میداد و رئیس محکمه و گاهی بعضی از قضات به تصحیح گفتههای

او میرداختند سر هم رفته نطق آقای مدعی العموم اگر چه خیلی مطمئن و باهیمنه بود ولی هیچ چیز مهمی را حائز نبود بلکه آنچه را در دو دقیقه قبل با کمال استحكام و قرصی ادا کرده بود بتوسط يك «ولی» آنرا سست و گاهی بالمره تکذیب میکرد خلاصه اینکه آنچه از قرائت دوسیه و بیانات شهود در حافظه نرم و نازک و کم دوام ایشان باقی مانده بود بموقع و بموقع سر و دست شکسته و بیربط و بی نظم ولی گاهی با جمله های ادبی و بیانات مهیج اظهار و بیانات خود را ختم کرد.

در اینموقع رئیس محکمه برای نهار دو ساعت تنفس داده محکمه بر هم خورد.

من چون مثل دیروز آزاد نبودم که هر جا میخواهم بروم ونمی خواستم بمحبس رفته باشم از آزانهها خواهش کردم که اگر ممکن است در همان محوطه عدلیه يك گوشه بمانم آنها هم پس از استجازه از رئیس راضی شدند گویا پول ناهاری هم رئیس بآنها بذل کرد پسر زخم برای من نهار تهیه کرد و در اطاق سرایدار نهار خوردیم دو ساعت ونیم بغروب مانده بود که سرو کله آقایان قضات پیدا شد تقریبا یک ربعی هم محکمه معطل و کیل من بود تا او هم رسیده مجددا جلسه تشکیل شد.

رئیس جلسه را بجمله « جلسه رسمی و نوبت سخن با و کیل مدافع متهم است » افتتاح کرد این جمله یعنی این ذیل تازه هم که آقای رئیس برای فرار از تکرار پیدا کرده اند کم کم دارد از فرط تکرار

مبتذل میشود.

و کیل من شروع بنطق کرد بدو اشرحی از دو دستگی که در قصبه وجود داشته و امروز هم دارد بیان نموده بتشریح اینکه هر يك از این دو دسته با دسته دیگر دشمنی زیاد دارند پرداخت و این مقدمه را طوری با مندرجات دوسیه متناسب بیان نمود که هر خالی الذهنی را بگفته های او معتقد میکرد سپس بدفاع اصل قضیه رسیده تمام استشهادها و کلیه احکام علماء و مجتهدین محل را نتیجه همین دو دستگی قلمداد کرده اصل واقعه را بالمره انکار ورد نموده نسبت به اظهارات خواهر مقتول هم اولاً ضعف زنانه او را قوت داده و مشارالیه را مطیع اوامر خانواده شوهرش وانمود و شاهد مقال را بورقه ترك دعوائی که مشتمل بمهر و امضای یکی از علمای قصبه است تمسك جسته اظهار داشت که مشارالیه نزد آن مجتهد رفته و فریب خوردن خود را در دعوی خون برادرش اعتراف و تصدیق کرده است که چون کسان شوهرش او را تهدید کرده بودند يك چیزهائی برضد عمومی خود گفته و نوشته جاتی امضا کرده است که ابداً از آنها اطلاعی نداشته برادرش ناخوش شده و برحمت ایزدی پیوسته و او خود حین احتضار بالای سر او بوده و اینکه نسبت قتل او را بعمومی او داده اند تهمت صرف است و آنچه در این موضوع از قول او نوشته و بامضای او رسانیده اند بفشار و باطل و آنچه هم سابقاً در پاره موارد و در این زمینه اظهار کرده است از ترس و بالقای اقوام شوهرش که با عمومی مشارالیه دشمنی دارند بوده است و نیز اظهار داشت که خط و مهر اینورقه خط و مهر یکی از همان آقایان علماء است

که ثبوت اصل قضیه را نوشته اند يك سند دیگر هم تلفونگرامی بود که دو روز قبل از حاکم یکی از محال ایالت رسیده بود این شخص همان کسی است که بعد از وقوع قضیه از طرف والی وقت حاکم قصبه ما شده و از نتیجه تحقیقات خود و شیاع و تواتر بکه در قصبه راجع باین امر بوده راپورت‌هایی بمرکز ایالت داده و مرا قائل برادرزاده ام شناخته و معرفی کرده بود و راپورت‌های او نیز در ضمن محتویات دوسیه در محکمه قرائت شده بود در این تلفونگرام يك جمله هائی اظهار میداشت که تا حدی بیانات سابقه را تردید و فی الجمله از سختی نوشته‌جات سابقه خود حکایت میکرد و یک ورقه استشهادی هم که از طرفداران خودم تهیه کرده و آنها کلاشهادت داده بودند که من در این ایام اصلا در قصبه نبوده و مسافرت کرده بودم نیز ضمیمه سایر اسناد بمحکمه تقدیم داشت و در خانمه تبرئه مرا از محکمه جنائی عمومی ... تفاضاً نمود

هر قدر شهود من بد شهادت دادند و کیلم خوب دفاع کرد و آنچه ممکن بود از دوسیه و اسناد و شهود و حتی تناقض گوئی های آقای مدعی العموم بطور کامل استفاده نمود در ضمن نطق و کیلم متوجه شدم که آقای مدعی العموم باز هم تند تند دارد یادداشت میکند و گویا يك چارک کاغذ بر یکمن و نیم سابق خود افزوده ولی من دیگر از ایشان و بخصوص از این یادداشتهای ایشان تشویش ندارم زیرا بقول و کیلم ایشان یادداشت های خود را فراموش کرده و از آن نمیتواند استفاده کند سهل است همین یادداشتهای در ضمن نطق سبب پریشانی حواس ایشان شده پرت و پلامیگوید و آنچه را که سابق گفته اند بر نفع من تردید یا تکذیب

میکند .

ولی و کیل مدعی خصوصی اجازه نطق خواست خدا یا باز دیگر  
این آقا چه میخواهد بگوید ؟

با اجازه رئیس اظهار داشت

« مکذب کاغذیکه و کیل مجرم در گذشتن مو کله بنده از حق  
خود بمحکمه تقدیم داشت حاضر است تقدیم میشود چنانکه قضات محترم  
محکمه جنائی عمومی ملاحظه میفرمایند یکزن دیگری را عوضی  
خدمت آقای . . . . مجتهد برده و بمعرفی کذب آن زن را بجای  
مو کله بنده قلمداد کرده و آن زنه بیاناتی بر حسب تلقین مجرم خدمت  
آقا کرده است بعد از آنکه مو کله بنده باین حیل پی برده است با  
معرفی زنانه در محضر همان مجتهد حاضر شده و پس از گذراندن  
شهود در اثبات هویت خود اظهارات سابقه خود را در اینکه قاتل برادرش  
همین . . . حاضر است تجدید و ترک دعوی باطلی که از قول او نقل کرده اند  
انکار نموده و مجتهد معزی الیه شرح واقعه را نوشته و بسجل خود  
مسجل فرموده است از پیشگاه محکمه جنائی عمومی تمنا میکنم که  
خطومهر این سند را با امضاء خطوطیکه از همین آقا در دوسیه موجود  
است بخصوص کاغذیکه و کیل مجرم الساعه ارائه کرده است تطبیق  
فرمایند تا حقیقت قضیه بر محکمه محترمه کشف شود و از همه بالاتر  
اینکه معرف زنیکه خود را در محضر مجتهد معزی الیه بجای مو کله  
من وارد کرده است یکی از شهودی است که دیروز در محکمه بر له  
مجرم شهادت داده اند »

من از وجنات قضات دریافتم که کاغذیکه من بر له خود دست و پا کرده بودم در نظر آنها چه وزنی پیدا کرد خدا کند که این نظریه قضات بشهادت دیروزی سرایت نکند زیرا در این صورت از چهار نفر شاهد من یکی باقی میماند زیرا آندو نفر دیگر که بر ضرر من شهادت دادند.

اما راجع به تلفونگرام حاکم سابق قصبه گویا اینقدر کم اهمیت بود که وکیل مدعی خصوصی تنزل نکرد که بخود زحمت داده دفاعی از آن بکند و در این خصوص فقط چیزیکه گفت این بود که «حکم انکار بعد از اقرار این آقای حاکم را آنهم بعد از ده سال با اینکه چیزی نگفته است بوجدان هیئت حاکمه وامیگذارم»

مدعی العموم اجازه نطق خواست و پس از اجازه رئیس نیمساعتی پرت و پلا گفت و بیانات وکیل مراد کرد ولی هیچ چیز تازه اظهار نداشته و همان بیانات سابقه را تکرار کرد و در خانمه باز تقاضای سابق خود را در مجازات و صدور حکم اعدام من تجدید نمود

باران همچنان میبارد گاهی شدت و زمانی ضعف پیدا میکند هوای اطاق محکمه از زیادی جمعیت و بد سوختن بخاری و رطوبت خارج سنگین و کثیف شده ضمنا تاریکی شب هم یواش یواش کارقرائت اوراق و نوشتن بیانات اصحاب دعوی را بر منشی محکمه مشکل میکند رئیس محکمه بکربع تنفس داد محکمه بر هم خورد فراشخلوتان فوراً درها را باز و هوای اطاق را تجدید و بخاری را کوك کردند و چراغ آوردند آقایان قضات هم در اطاق مشاوره مشغول چای خوردن



شدند

روز جمعه و قهوه خانه عمومی عدلیه هم مثل محاکم تعطیل است  
والا ممکن بود در این تنفس ماهم چای بخوریم و بدل مایه تحلیلی تحصیل و قوه  
تجدید کنیم من در این فکر بودم که پیش خدمت اطاق آقایان قضات وارد  
شد و بک سینی چای آورد من وو کیلم و پسر زرم وو کیلم مدعی خصوصی  
و آژانها و بعضی از وکیلای تماشاچی هر یک بیک فنجان چای  
خوردیم \*

ولی در همان آنیکه از این التفات رئیس محکمه خوشوقت شدم  
پیش خود میگفتم کاش بجای این التفات در صدور حکم ملاحظه میکرد  
ورای به تبرئه من میداد عیب کار اینجاست که وکیل مدعی خصوصی  
که من چشم دیدنش را ندارم مثل قیر بز زمین چسبیده و از صندلی خود  
تکان نمیخورد و من نمیتوانم از نظریات و کیلم در پیشرفت یا عدم  
پیشرفت محاکمه بر نفع خود استفسار کنم از اینککه خلق و کیلم خیلی  
تنگ نیست معلوم میشود اجمالا امیدوار است اما من میدانم این امیدواری  
از چه راه است ؟

یقین برای تسلیت من است که خیلی خود را اوقات تلخ نشان نمیدهد  
شاید واقعا هم میدانند که امید بردی در این محاکمه برای او نیست  
ولی خرش بگلی نخواهید است که اوقات خود را تلخ کند و برای  
خاطر من ولو یکساعت هم باشد بد بگذرانند نه واقعا چه دلش سوخته  
است ؟

بر فرض اینککه حکم اعدام مرا هم قضات دادند باو چه میشود ؟ قسمت مهم

حق الو کاله را نقدا پیش گرفته است

معلوم میشود قضات خیلی خسته شده اند زیرا تنفس يك ربع از نیمساعت هم گذشت - غلاصه اینکه نیمساعت از شب رفته بود که محکمه مجددا تشکیل و این بار نمیدانم چه شد که آقای رئیس محکمه از جمله کذائی « جلسه رسمی است » صرف نظر کرده و فقط بسادای جمله ذیل قناعت نمود - « نوبت سخن با وکیل مدافع متهم است »

وکیل من شروع بسخن کرده باز هم یکمقداری در اطراف ترك دعوای مدعی خصوصی و اینکه اقوام شوهر برادر زاده ام پس از اطلاع بر ترك دعوی او رانهدید کرده و واداشته اند که برود و این اظهارات را در محضر مجتهد محل بنمایند بیان و اظهار داشت که ترك دعوائی که برضا و رغبت خودش داده و حقایقی را که اولاً اعتراف کرده است معتبر است نه چیزیکه بفشار اقوام شوهرش گفته است و يك چند جمله هم در مقابل بیانات مدعی العموم که چون ایشان بمکررات پرداخته بودند وکیل من هم بمکررات پرداخت اظهار داشته خاموش شد رئیس محکمه نظری بجانب وکیل مدعی خصوصی و مدعی العموم انداخت و چون آنها دیگر تقاضای حرف زدن نکردند مرا مخاطب داشته اظهار داشت .

« آخرین دفاع را خودتان میکنید یا وکیلان »

وکیل من در این باب دستوری بمن نداده بود من در جواب حیران ماندم و کیلم با اشاره جواب را بمن حالی کرد و بلا فاصله گفتم « وکیلانم

بعرض خواهد رسانید»

و کیلم مجددا شروع بنطق کرد و تقریبا بقدر ده دقیقه نکاتی را که در دوسیه بر نفع من بود بطور اجمال بخاطر قضات آورده و در آخر قدری برای من استرحام کرد و ساکت شد

رئیس محکمه با صدائی با هیمنه شمرده و مقطع اظهار داشت « ختم محاکمه ۰۰۰ اعلام میشود » محکمه بر هم خورد قضات باطاق مشاوره رفتند من از و کیلم جو با شدم که چه باید بکنم؟ جواب گفت باید منتظر باشیم رای را اعلام کنند گفتیم همین حالا؟ گفت بلی قانون میگوید قضات باید بلا فاصله رای خود را بدهند منشی هم دوسیه را جمع کرده از همان دری که قضات باطاق مشاوره رفته بودند دنبال آنها رفت بلافاصله صدای رئیس بلند شد « در ایوان و اطاقهای مجاور کسی نماند و رفت و آمد نکند » یکی از فراشخلوتان بطالار محکمه آمده گفت آقایان بفرمائید بیرون این اطاق هم باید خلوت باشد و و کلاباطاق مدعی العموم رفته آژانها را باطاق سر ایدار برده تماشاچیها میخواستند پاسفت کنند ولی کجا؟ در ایوان؟ که غدغن بود زیر باران هم نمیتوانستند بمانند خواهی نخواهی متفرق شدند

واقعا اینها خیلی بیکارند یقین دارم اگر باران نمیآمد حاضر بودند با این سرما در حیاط قدم بزنند و تا هر وقت شب است بمانند تا نتیجه رای قضات را بفهمند مخصوصا بیک حاجی قد دراز ولاغری در بین تماشاچیها است در تمام جلسات این دو شبانه روزه از همه زودتر آمده و از همه دیر تر از اطاق محکمه خارج شده است - هر چه فکر کردم علت این

کنجکاوی را آنهم در کاریکه هیچ مربوط باو نیست نفهمیدم  
وقتیکه از پله های عمارت عدلیه پائین آمدیم که باطاق  
سرایدار بروم صدای پای دونفر که از پله های در مدخل عدلیه پائین  
میآمدند توجه مرا بسمت آنها جلب کرد همینطور که ما از يك  
ضلع حیاط رو باطاق سرایدار میرفتیم آنها هم از ضلع دیگر بهمین سمت  
پیش میآمدند در اطاق سرایدار بهم بر خوردیم اگرچه نور چراغ خیلی  
نبود ولی من آنها را شناختم بکنفر آنها رئیس یکی از ادارات ایالتی  
دیگری یکی از اعیان درجه اول محل بودند من مخصوصا این آخری  
را خوب میشناسم خانواده آنها در دوره هائیکه نفوذ داشتند همواره با  
من در هر کاریکه داشتم همراهی بلکه تقویت میکردند و اگر آندوره  
ها بود من خوب میتوانستم در همین حالت هم از او استمداد کنم و یقینا  
نظر بسوابق و لواحق او هم مضایقه نمیکرد ولی افسوس که دوره تغییر  
کرده و امروزه این بیچاره ها اگر بستگان خودشان هم گرفتار عدلیه  
میبودند نمیتوانستند حرفی بزنند و مخصوصا اینروزها که خیلی دست  
بعصا راه میروند •

آیا این آقایان برای چه کاری در اینموقع شب با این باران اینجا  
آمده اند؟

آیا میشود آمده باشند از من يك شفاعتی یا توصیه ای بکنند؟  
هرگز! این روزها و از این کارها؟ سرایدار قوری کنار منقل  
داشت چند استکان چای جلو صادر آمد پسرزنم و آژانها هم هستند  
چند قرانی باو دادم اینهم یکجور نلکه ایست منتها قدیم در سرایدار

## چهل ساعت محاکمه

خانه والیها با تهدید و اشکک میگر فتند حالا در مقابل خدمت انعام توقع دارند سرایدار سرایدار است قدیم و جدید ندارد  
تلفون عمومی عدلیه در این اطاق است و هر وقت صدای زنك تلفون بلند میشود سرایدار میرود پای تلفون مطلب را میگیرد و میرساند و جواب راهمپا و میگویند و او تلفون میکند ولی من از فکر آمدن این دونفر بیرون نمیروم به بینی برای چه کاری آمده اند آیا ممکن است مربوط بکار من باشد؟

واقعا چه غرابتی دارد که یکی از آن اسبابهای غیبی فراهم شده باشد « ایندو نفر یک ماموریتی نسبت بکار من داشته باشند مثلاً حامل یک توصیه بر رئیس عدلیه باشند؟

در همین ضمن که من گرم پختن این خیال بودم برای تکذیب تمام این افکار واهی دیدم سرایدار که برای رساندن مطلب تلفونی خارج شده بود برگشت و منزل یکی از روسای ادارات را گرفت و گفت « از قول ... ( اسم یکی از آن دو نفر را برد ) باآقا عرض کنند که آقای رئیس عدلیه گرفتاری دارند شاید بتوانند بیایند مادر عدلیه هستیم الان از اینجا میرویم شما هم بیایید منزل ... منتظر شما هستیم » معلوم شد آقایان آمده اند آقای رئیس را بمهمانی ببرند

در میان تمام افکار پریشان بقدری از این خیال واهی خودم خندهام گرفته است که اگر کسی در اطرافم نبود بخودم خیالی میخندیدم واقعا راست گفته اند آدم گرسنه نان دورویه تخمه زده خواب میبیند و آدم برهنه کرباس دیولا پهنایس از نیمساعت دونفر بزرگوار

که من از ورود آنها برای خودم آن خیالات واهی را کرده بودم از جلو اطاق وارد شده و بیرون رفتند معلوم شد از آمدن آقای رئیس بالمره مایوس شده اند

ساعت سه و نیم شده است و من هر دقیقه منتظرم که بیایند خبر کنند که برای استماع رای قضات بمحکمه برویم ولی خبری نیست و هر دقیقه بر من یکسال میگذرد و من خودم هیچ امیدى به نجات خود ندارم مگر نه دیشب برادرزاده ام در خواب یا بیداری پای رخته خواب بمن گفت «از مکافات دهرى غافل بودى» مگر نه در خواب چوبه دار و طناب میر غضب را بتمام معنی دیدم؟

ساعت چهار شد باز هم خبری نشد چهار و نیم بهیچ وجه «پنج ابداء پنج و نیم شد خدایا بس از این عذاب کی خلاص میشوم؟ ساعت بشش رسید باز هم اثری ظاهر نشد درست شش و نیم از شب رفته و تقریباً نصف شب بود که آمدند گفتند بفرمائید

حال من حال کسی است که بین مرگ و زندگی است و نمیدانم الان که بمحکمه میرویم رای آزادی خود را میشنوم یا حکم اعدام خود را در هر حال از پله ها خود را هر طور بود بالا کشیده رفتم روی صندلی خود افتادم ولی و کیلم نبود و شریک و رفیق او پهلوی من نشست معلوم شد ایشان هم خسته شده اند یا جائی مهمان بوده اند کسالت را بهانه کرده استماع حکم را بر رفیق و شریک خود محول کرده اند در حقیقت این آقا عالی البدل ایشان هستند.

رئیس محکمه با قضات آمدند مدعی العموم هم از در اطاق خودش

وارد شده يك سر جای خود نشستند از تماشاچيها الحمد لله کسی نیست و کیل مدعی خصوصی هم در جای خود نشست رئیس با صدائی قدری گرفته که نشانهٔ تائر او بوده بجملةٔ ذیل جلسه را افتتاح نمود :

« حکم دیوان جنائی عمومی ۰۰۰۰۰ است که برای اطلاع اصحاب دعوی اعلام میشود » منشی محکمه شروع بخواندن کرد و مقدمهٔ آنرا که عالی المعمول محتوی تاریخچه و وصول شکایت بهار که و تحقیقات مستنطق و جریبان استنطاق و تحقیقات از شهود و رسیدگی های قاضی تحقیق است قرائت کرده و بشرح ادعا نامه مدعی الموم رسید سپس به تحقیقات محکمه پرداخته دلائلی را که اصحاب دعوی بآن استناد جسته و در حکم تشریح شده بود خوانده با استدالات محکمه رسید و آنرا نیز که موجهاً در حکم ذکر شده بود خوانده و به نتیجه حکم و رای محکمه پرداخت

منشی حکم را خیلی باطنطنه و طمطراق میخواند در خواندن هر جمله بمناسبت معنی آن صدا را بلند و کوتاه میکرد و به خواندهٔ خود جان میداد ولی هر قدر بآخر نزدیکتر میشد هیجانش زیاد تر و صدای او با همان رعایت خصوصیات بلند تر میگردد بطوریکه وقتی به نتیجه حکم رسید صدایش بصدای شمر تعزیه های قدیم شبیه تر از کسی بود که حکمی را قرائت کند .

حال من خوب نبود بدتر شد اگر کسی پشت سر من ایستاده بود از دوسه قدمی ضربان رگهای گردن مرا میتوانست بشمارد همکارو کیلم که پهلوئی من نشسته بود بقینا صدای زدن قلب مرا می شنید مخصوصاً این شمر خوانی آقای منشی محکمه بیشتر باین حالت کمک کرده

خواب دیشب را بخاطرم آورد و یکمرتبه بر گشتم ببینم آیا کسی هم هست که طناب دار را بگردنم بیندازد داشت قلبم از سینه ام بیرون میپرید. همینکه منشی استدلالهای قضائی و نظریه نظریه ها را تمام و برای محکمه رسید دیدم همکار و کیلم که تا این وقت ساکت بود با من بنای صحبت را گذاشت مثل این بود که میخواست مرا مشغول کند تا از مضمون رای محکمه آگاه نشوم ولی سعی بیهوده ای بود و عبث بخود زحمت میداد زیرا صدای رعد آسای منشی طوری فضا را پر کرده بود که اگر کرناهمدم گوش من میزدند صدای او بر صدای آن غلبه میکرد. چنانکه بالاخره به رای قضات رسید و زحمات و کیلم بهدر رفت و بخوبی شنیدم که محکمه بانفاق آراء حکم باعدام من داده است. بعد از تمام شدن حکم کار قضات تمام شده بود بنا بر این رئیس از جلو و باقی از عقب از محکمه خارج و بلافاصله از عدلیه هم بیرون رفتند منشی حکم را برای رویت بامضای من رساند و آثار آنها مرا بمحبس بردند و همکار و کیلم در حیاط تادم در همراه بود و تند تند میگفت « نقلی ندارد تمیز میدهیم و مسلما بنقض حکم نایل مشویم » ولی من هیچ امیدی ندارم و یقین میدانم که خواب دیشب من تعبیر خواهد شد زیرا صدای منشی همان صدائی بود که دیشب در میدان عمومی شهر در خواب شنیده بودم.

## خاتمه

در اواخر فروردین ماه ۱۳۰۸ یک روز صبح یک اتومبیل دم در محبس ایستاد و از آن سه نفر پیاده شده بدرون محبس رفتند یکی از آنها



سیدی باعامامه و عبادو می مدعی العموم استیناف و سومی منشی محکمه بود این دو نفر را خوب میشناسیم سیدهم رئیس محضر شرع ایالتی است • چند دقیقه بعد اتومبیل دیگری با دو نفر آژان و یکنفر صاحب منصب نظمیہ رسید اینها هم پیاده شده بدرون محبس رفتند

نیم ساعتی گذشت سه نفر اولی بیرون آمدند آقای رئیس محضر شرع با مدعی العموم استیناف و منشی محکمه خدا حافظی کرده پیاده براه افتاده و دنبال کار خود رفت ولی این دو نفر مثل اینکه انتظاری دارند ایستاده نظر خود را بدرب محبس دو خته بودند

پس از چند دقیقه همان صاحب منصب از جلوو آژانهای او یکنفر را میان گرفته از در محبس بیرون آمدند و یکسر سمت اتومبیل رفته اول یکنفر آژان و بعد ناشناس و بعد آژان دیگر در اتومبیل نشسته و صاحب منصب پهلوی شوfer قرار گرفت و این اتومبیل براه افتاد. بعد آقای مدعی العموم استیناف و منشی در اتومبیل خودنشسته از پشت سر آنها با فاصله ای که از گرد و خاک محفوظ باشند حرکت کردند.

اگر کسی بصحبت های مدعی العموم و منشی گوش میداد بخوبی میفهمید که حکمی که خواننده از آن اطلاع دارد در دیوان عالی تمیز ابرام و حکم اجرای آن از طرف وزیر عدلیه رسیده و امروز روز اجرای آن است که این آقایان آقای رئیس محضر شرع را جهت استماع وصیت محکوم همراه آورده بوده اند و الان هم بمیدان عمومی شهر میروند تا خواب سه ماه قبل کلانتر سابق جهرم را به تعبیر برسانند.

پایان

